

این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات
Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

کاوه
۱۳۳۴

قیمت اشتراک
موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

	سالیانه	هر شماره
در ایران . . .	۲ تومان	۲ قران
در آلمان	۴۰ مارک	٤ مارک
در سایر ممالک	۲۰ فرانک	۱ فرانک

۱٤ شهریور ماه قدیم ۱۲۸۹ یزدگردی = غرّهٔ جمادی الآخره ۱۳۳۸ = ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۲۰ • Neue Folge • Nr. 1 • Jahrg. 5

دورهٔ جدید

مقصود از دورهٔ جدید تغیر اساسی است که در تاریخ روزنامهٔ کاوه حادث میشود. روزنامهٔ کاوه در زمان جنگ پیدا شد وبشکل یک روزنامهٔ سیاسی تأسیس شد که غرض عمده از نشر آن در ابتدا تقویت معنوی بود بآن دسته از وطن پرستان ایرانی که بعقیدهٔ آنها در جنگ بین المللی گذشته حسیّات ومنافع ایران در آن طرفی بود که با روس دشمن بی امان ایران میجنگید و هر نوع مماشات وکنار آمدن‌را بادولت امپراطوری روس محال میدانست. در اثنای جنگ تاریخ عالم بسرعت سیر میکرد ووقایع عظیمه ای پی در پی در دنیا رخ نمود که هر کدام بقرنی محتاج بود: شکست بزرگ روس، انقلاب در آن مملکت و منجرّ شدنش به «بالشویزم» که نقطهٔ مقابل شکل حکومت تسارهای قدیم روس بود، انقراض سلطنت هابسبورگ و پاشیده شدن دولت متحد اتریش و مجارستان، سرنگون شدن عثمانی وزوال حکومت ترک از ممالک غیر ترکی، پیدا شدن دول تازه‌ای از ملل محکومه، مداخلهٔ دولت ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی در امور دنیای قدیم وسیاست آن.

معلوم است که همهٔ این وقایع بعلاوهٔ شکست آلمان وزوال نفوذ سیاست او موقتاً از قطعات دیگر دنیا عوامل مهمّی هستند برای تبدیل اساسی در سیاست مشرق زمین و مخصوصاً ایران. این مملکت که قبل از جنگ سر و کارش بیشتر با روس وانگلیس بود وتا اندازه‌ای با عثمانی و آلمان و از همه بیشتر سرنوشت آن مملکت در دست روس بود حالا از همه بیشتر در تحت نفوذ انگلیس آمده وجزیرهٔ بریتانی است که در امور وسیاست آسیای وسطی اوّلین مقام‌را دارد وپس از آن فرانسه و آمریکا هم کم وبیش گاهی حرفی میزنند.

روزنامهٔ کاوه زائیدهٔ جنگ بود ولهذا روش این روزنامه نیز با موقع جنگ متناسب بود وحالا که جنگ ختم شده وصلح بین المللی در رسید کاوه نیز دورهٔ جنگی خودرا ختم شده میداند وبیک دورهٔ صلحی شروع میکند. ولهذا اساس وخطّ روش تازه‌ای که از اول سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق با ۹ ربیع الثّانی ۱۳۳۸ کاوهٔ جدید پیش میگیرد نسبتی با کاوهٔ سابق ندارد و در واقع روزنامهٔ تازه‌ای میشود که مندرجات آن بیشتر مقالات علمی وادبی وتاریخی خواهد بود ومسلک و مقصدش بیشتر از هرچیز ترویج تمدّن اروپائی است در ایران، جهاد برضدّ تعصّب، خدمت

بحفظ ملیت ووحدت ملّی ایران، مجاهدت در پاکیزگی وحفظ زبان وادبیّات فارسی از امراض وخطرهای مستولیه برآن و بقدر مقدور تقویت بآزادی داخلی وخارجی آن.

اینرا نیز باید بگوئیم که در نتیجهٔ این جنگ ایران در وضع وموقع بکلی تازه وجداگانه‌ای واقع شده که هیچ نسبتی بوضع سابق ندارد وتقریباً ممکن است فرق وضع سابق وحالیه‌را بفرق میان مرض حاد ومزمن قیاس کرد. خطرهای سیاسی پیش از جنگ مثل وبا وطاعون و شقاقلوس بودند وخطر حالیه مثل سرطان و کوفت. امراض سابق بیشتر تند جنبیدن و دست وپازدن وپی طبیب ودوا دویدن وجنگیدن شدید با مرض لازم داشت ومرض حالیه بیشتر پرهیز و مواظبت دائمی و حزم و عقل با استقامت وثبات میخواهد وحوصله ودنبال کار گرفتن لازم دارد. هیجان حادّ و زود گذر وشور و غلیان موقّتی نتیجهٔ زیاد ندارد بر عکس مبارزهٔ معنوی دائمی و آرام و مجاهدت متین و عاقلانه منتج کامیابی تواند شد. خطر عثمانی و روس خطر زور محض و جبر و قهر و تحکّم بود بطور غلبه واستیلا و مخصوصاً اوّلی بملیّت ایران و وحدت ملی آن از یک طرف وتمدّن وآبادی آن از طرف دیگر بزرگترین وبدترین کلّ خطرها وآفات بود و دوّمی باستقلال مملکت وبقای نام و نشان دولت و آزادی ایران اعظم غوائل. ولی خطر انگلیس در ایران خطری است از نوع دیگر یعنی علم، عقل، تدبیر، حیله، پرفنی وحکمت همانقدر در آن دخیل است که قشون، توپ، تفنگ وسرنیزه ولهذا مجاهده ومبارزه با این مرض که در رگ و ریشهٔ مملکت وملّت بتدریج و مرور زمان رخنه وکار میکند و مقصدش اسیری اقتصادی ملّت وشاید عقب نگاهداشتن اوست در علم ومعرفت که وسیلهٔ نجات است فقط ثبات و پایداری وعقل وحزم میخواهد. بعقیدهٔ نویسندهٔ سطور امروز چیزی که بحدّ اعلا برای ایران لازم است وهمهٔ وطن دوستان ایران باتمام قوی (تحت اللفظ) باید در آن راه بکوشند و آنرا بر هر چیز مقدّم دارند سه چیز است که هر چه در بارهٔ شدّت لزوم آنها مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده: نخست قبول وترویج تمدّن اروپا بلا شرط وقید و تسلیم مطلق شدن باروپا واخذ آداب وعادات ورسوم و ترتیب وعلوم وصنایع وزندگی وکلّ اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) وکنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی میشود وآنرا «وطن پرستی کاذب» توان خواند. دوّم اهتمام بلیغ در حفظ زبان وادبیّات فارسی و ترقّی و توسعه و تعمیم آن، سوّم نشر علوم فرنگ واقبال عمومی بتأسیس مدارس وتعمیم تعلیم و صرف تمام منابع قوای مادّی و معنوی از اوقاف وثلث و وصیّت تا مال امام و احسان و خیرات از یک طرف و تشویق واعظین و علما و سیاسیّون و جراید وانجمنها و غیره و غیره از طرف دیگر در این خطّ تا کار بجائی رسد که مجلس شورای ملّی که محض مقبولیّت میان عوام سالی ده روز در بهارستان روضه خوانی میکند سالی یک ماه مجلس درس اکابر شبانه در بهارستان ترتیب دهد (باز محض مقبولیّت) و انجمن اتحادیّهٔ تجّار طهران که محض کار تجارتی تأسیس شده و دور هم گرد آمده‌اند چنانکه در مرامنامهٔ خودشان در مادّهٔ اوّل (محض جلب عوام) «تقویت اسلام و ترویج شرع مبین»را میگنجانند با آنکه تقویت اسلام مستقیماً ربطی بموضوع ایشان ندارد در یکی از موادّ مهمّهٔ نظامنامهٔ خود هم ترویج مدارس ملّی‌را قید بکنند.

این است عقیدهٔ نگارندهٔ این سطور در خطّ خدمت بایران وهمچنین رأی آنانکه بواسطهٔ تجارب علمی وسیاسی زیاد با نویسنده هم عقیده‌اند:

«ایران باید ظاهراً وباطناً جسماً وروحاً فرنگی مآب شود وبس».

اگر عقلای ایران این طریقه‌را اختیار کرده ودر آن راه جدّاً کار بکنند نه تنها ایران آباد و خوشبخت میشود بلکه از خطرات حالیّه که در آن واقع است واز خطرات آینده که از دوباره زنده شدن روس وتأثیر کار کردن میکروب فسادی که عثمانیها در ممالک مجاورهٔ ما و بعضی از ولایات ایران پاشیدند قویّاً محتمل است ظهور کند خلاص میشود.

باید در خاتمهٔ این بیان اصول عقاید اینرا نیز بگویم که بعقیدهٔ نگارنده شاید بزرگترین و مؤثرترین کلّ خدماتی که در این راه توان کرد نشر ترجمه‌های یک سلسله از کتب مهمّهٔ اروپاست بزبان فارسی سهل وآسان در ایران.

مسئولیت اداره و همچنین مندرجات روزنامهٔ جدید «کاوه» من بعد از جزء و کلّ منحصراً با نویسندهٔ این سطور خواهد بود.

سیّد حسن تقی زاده.

روزنامهٔ کاوه که از ابتدای تأسیس بعنوان جریدهٔ نیم‌ماهه دایر شده بود وبایستی هر دو هفته یکبار نشر میشد بمرور فاصلهٔ طبع آن زیادتر شده وماهانه وگاهی دو ماه یکبار منتشر شد وحتّی اخیراً بواسطهٔ بعضی بی‌ترتیبیها اصلاً غیر منظم شده وماهها عقب افتاد. اینک از غرّهٔ ماه جمادی الآخره ۱۳۳۸ مرتّب و منظّم شده و هر ماهه در غرّهٔ هر ماه یک شماره باندازهٔ دو مقابل حجم سابق یعنی بجای ۸ صحیفه در ۱۶ صحیفه دارای مقالات مبسوطه وجامعه نشر خواهد شد واین شماره‌را که اوّلین شماره از سال پنجم کاوه و شمارهٔ ۳۶ آن است مبدأ دورهٔ جدید قرار داده وآنرا شمارهٔ «۱» نامیدیم.

مشاهیر شعرای ایران

در «کاوهٔ» جدید بعد از این خیال داریم مختصری از تاریخ شعرای قدیم ایران و آثار آنها شرح بدهیم وشاید بشود در هر شماره شرح حال یکی از شعرارا درج کرد. در این باب سند ما اقوال علمای فرنگستان است که در این بابها نیز مانند همه چیز دیگر فرسنگها از ما پیشند و در واقع ما بترجمهٔ آنچه این علما نوشته‌اند اکتفا میکنیم. غالباً در بارهٔ هر یک از شعرا یکی از علما کار کرده وتاریخ حیات وعقاید وسبک شعر او وآنچه‌را که بآن شاعر راجع است حلّاجی وشرح کرده مثلاً فردوسی‌را نولدکهٔ(۱) آلمانی، منوچهری‌را کازیمیرسکی(۲) فرانسوی، انوری‌را

(۱) Th. Nöldeke: Das iranische Nationalepos

(۲) A. Kazimirski: Menutchehri, Versailles 1876.

زوکوفسکی(۱) روسی، خاقانی‌را خانیکوف(۲) روسی، ناصر خسرورا ادوار برون(۳) انگلیسی و نظامی گنجه‌ای‌را ویلهلم باخر(٤) آلمانی کاملاً تدقیق کرده و بعضی دیگر از مشاهیر شعرای ایران‌را بیشتر از یک نفر تتبع کرده مانند جلال الدّین رومی وعمر خیّام و سعدی و حافظ که هرکدام‌را چند نفر از علمای فرنگ تدقیق کرده‌اند. چون از یکطرف کتاب معروف وشاهکار علاّمهٔ محترم واستاد معظّم جناب پروفسور ادوار برون انگلیسی موسوم به «تاریخ ادبی ایران» یکی از آخرین و جامع‌ترین کتبی است که در باب ادبیّات ایران نوشته شده وحاوی اغلب تحقیقات علما باختصار میباشد و از طرف دیگر فعلاً همهٔ کتب علمای دیگر در این باب در دست ما حاضر نیست لهذا ما کتاب استاد بزرگوار محترم‌را اساس قرار داده شرح حال هر یک از شعرارا از کتاب مزبور عیناً (گاهی با حذف بعضی جزئیّات که بخوانندگان فرنگی بیشتر تعلّق‌دارد) ترجمه کرده و در هرجا که دسترس بتحقیقات یکی از اساتید دیگر داشته باشیم نیز مختصراً در ذیل همان شرح آن تحقیقات‌را علاوه میکنیم. در این ترجمهٔ فضولی که بواسطهٔ عسرت روابط و طرق مخابرات فعلاً بدون کسب اجازهٔ مخصوص بآن اقدام میکنیم اعتماد ما باذن فحوای استاد محترم است که نیّت خالص وپاکی فطرت ونجابت وایران دوستی او مارا جرئت و امید میدهد که در چیزی که فایدهٔ آن شامل عامّه وخصوصاً ایرانیان باشد آن انسان ملک سیرت قطعاً مضایقه نخواهند فرمود.

پیش از شروع بمقصود در اینجا دو مطلب‌را نیز باید بگوئیم اوّلی آنکه هموطنان ما در هزار سال گذشته تا امروز نه تنها در علوم دنیا کار مهمّی نکرده‌اند ونه تنها در آثار وعلوم وزبان واوضاع ایران قبل از اسلام کاملاً مرهون خدمات علمای فرنگ هستند بلکه در زمینهٔ ادبیّات فارسی و نحو وصرف وزبان ولغت و تاریخ ادبیّات فارسی معمول این زمان نیز بقدر صد یک فرنگیها کاری نکرده‌اند سهل است که نوشتجات و آثاری هم که باز گذاشته‌اند (مخصوصا متأخّرین مؤلّفین ایران) اغلب بجای هدایت موجب ضلالت است چنانکه در طیّ مقالات راجع بشعرا مثلاً خطاهای فاحش دولتشاه وسایر تذکره‌ها و شاید بدتر از همه مجمع الفصحارا خواهیم دید. دوّم آنکه محض شکر نعمت باید نگفته نگذاریم که در عهد اخیر ما ایرانیان‌را که در کمتر رشته‌ای یک شخص عالم (بمعنی اروپائی این کلمه) داریم اسباب روسفیدی وافتخار است که میبینیم در زمینهٔ ادبیّات فارسی و عربی جناب استاد محترم آقا میرزا محمّد خان قزوینی همدوش علمای مستشرق بزرگ فرنگستان بواسطهٔ تحقیقات علمی احیای ادبیّات ایران‌را مینماید چنانکه در بارهٔ فرید الدّین عطّار ومسعود سعد سلمان وبعضی شعرای دیگر مشار الیه مرجع وحجّت است حتّی برای علمای فرنگ.

---

(۱) V. Schukovski: Anvari, Petersburg 1883

(۲) Khanikov: Mémoires sur Khâkâni: Journal asiatique, Tom. IV, 1864, p. 137—200

(۳) Ed. G. Browne: A Literary History of Persia, 2. Bd., London 1909

(٤) W. Bacher: Nizamis Leben und Werke, Leipzig 1871

فردوسی

اینک شروع بشرح حال فردوسی میکنیم که بحسب ترتیب تاریخی در میان شعرای مشهور درجهٔ اوّل‌را دارد.

پروفسور برون گوید: بنا بر شهرت افسانه‌ای عُنصُری و عَسْجَدی و فرّخی یک روز در غزنه دور هم نشسته و صحبت میکردند. در این اثنا یک بیگانه‌ای بر آنها از نیشابور وارد شد و خواست داخل جمع آنها شود. عنصری که مخلّ شدن این دهاتی خوشش نمیآمد باو گفت که برادر ماها شعرای پادشاه هستیم و غیر از شاعر کسی حقّ ندارد در مجمع ما داخل شود. هر کدام از مایک مصراع از یک قافیه میسازیم واگر تو هم مصراع چهارم‌را بسازی ما تورا نیز در جمع خود راه میدهیم ومیپذیریم. آن شخص بیگانه فردوسی بود واین تکلیف عنصری‌را قبول کرد و عنصری عمداً یک قافیه‌ای انتخاب کرد که سه مصراع در آن بآسانی توان ساخت و مصراع چهارمی بعقیدهٔ او در آن قافیه غیر ممکن بود و چنین گفت: چون عارض تو ماه نباشد روشن، عسجدی گفت: مانند رخت گل بنود در گلشن، فرّخی گفت: مژگانت همی گذر کند از جوشن، فردوسی علاوه کرد: مانند سنانِ گیو در جنگ پَشَنْ. وچون تفصیل آن حکایت‌را که در مصرع فردوسی بدان اشاره شده بود از او پرسیدند فردوسی چنان اطّلاع ووقوف بداستان قدیم ایران نشان داد که عنصری بسلطان محمود گفت اینک بالأخره کسی که قابل آنست کار نظم داستان ملّی ایران‌را که دقیقی بیست یا سی سال قبل برای یکی از سلاطین سامانی بدان شروع کرده بود و بعد از نظم چند هزار بیت(۱) که داستان گشتاسپ وظهور زردشت‌را حاوی بود بواسطهٔ قتل دقیقی در دست غلام ترک خودش ناقص ماند بانجام رساند.

این قصّه‌ایست که دولتشاه و تقریباً تمام تذکره نویسان متأخّر بر او در بارهٔ اوّلین ظاهر شدن فردوسی در دربار غزنه شرح میدهند ولی اثری از این قصّه در قدیمترین آثار و اخباری که از تاریخ حیات فردوسی در دست داریم مانند «چهار مقالهٔ نظامی عروضی» و «لباب الالباب محمّد عوفی» که از اواسط قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری باقی مانده‌اند پیدا نمیشود و پروفسور نولدکه بلا شکّ حقّ دارد که این قضیّه‌را بکلّی افسانهٔ جعلی گرفته و آنرا ردّ میکند. دربارهٔ فردوسی ما بر خلاف مواقع و موارد دیگر که همیشه از قلّت و ندرت اطّلاعات و تفصیلات راجع بترجمهٔ حال در زحمت بودیم بلا در اینجاست که از کثرت ووفور حکایات وافسانهای راجع باو که نه با قدیمترین اخبار که از سیرت این شاعر بازمانده ونه با بعضی قطعات و جمله‌هائی که راجع بزندگی او درطیّ کلام خود در شاهنامه عرضاً پیدا میشود موافقت دارند وحتّی گاهی صریحاً منافی ومخالفند در زحمت هستیم. از این نوع حکایتها که غالباً در اواخر قرن نهم هجری پیدا شده ما در اینجا صرف نظر میکنیم و آنانرا که هوس وذوق خواندن این افسانها وحکایات وقصص است بکتاب اوزلی(۲) موسوم به «سیر شعرای ایران» ومقدّمهٔ ژول موهل(۳) بچاپ شاهنامه که خودش کرده (با ترجمهٔ فرانسوی) وسایر کتب از این قبیل رجوع میدهیم.

باجماع مشرقیان و مغربیان فردوسی چنان شاعر بزرگی است که عقیدهٔ ما شخصاً دربارهٔ «شاهنامه» هرچه هم باشد باید تا اندازه‌ای مفصّلاً از وی و تألیفات او شرح داد. ولی از آن طرف هم چون مقصود من درین کتاب(٤) این است که بقدر مقدور بخوانندگان فرنگی آن اطّلاعات و تفصیلاتی‌را دربارهٔ تاریخ ادبی ایران بدهم که بآسانی در کتب معروفهٔ فرنگی پیدا نمیتوانند بکنند لهذا سعی خواهم کرد بقدری که موقع اجازه بدهد باختصار بکوشم. مأخذهای اصلی عمده برای اطّلاعات موثّق که در دست ماست اوّلاً آثار ادبی خود شاعر است یعنی «شاهنامه»، «یوسف وزلیخا» و یک عدّه از اشعار عاشقانه از بحور کوتاه که آنهارا دوکتور اِتِه باکمال دقّت در رسالهٔ بسیار

---

(۱) عوفی گوید بیست هزار بیت جز از شصت هزار بیت که فردوسی نظم کرد ولی خود فردوسی در شاهنامه (چنانکه نولدکه اشاره میکند) قسمتی را که از دقیقی مانده هزار بیت قلمداد میکند (مؤلّف).

(۲) Sir Gore Ouseley: Biographical Notices of Persian Poets, London 1846

(۳) J. Mohl: Firdusi, le Livre des Rois, VII. Vol., Paris 1838—78

(٤) مقصود همان کتاب «تاریخ ادبی ایران» است (مترجم).

عالی خودش جمع آوری و ترجمه وتدقیق و تتبّع کرده است(۱) ثانیاً تفصیلی که نظامی عروضی سمرقندی بما باز گذاشته است. مشار الیه خود قبر فردوسی‌را در طوس در سنهٔ ۵۱۰ هجری یعنی قریب یک قرن بعد از وفات فردوسی زیارت کرده وروایات دایر در افواه‌را که در همانجا شنیده در کتاب قشنگ خود موسوم به «چهار مقاله» درج کرده است(۲)، ثالثاً شرح مختصر وکم مایه‌ای که عوفی در قسمت دوّم «لباب الألباب» خود ذکر میکند. درمیان فضلای اروپا از آن وقتی که تورنر ماکان(۳) و ژول موهل و روکرت(٤) شاهنامه‌را بواسطهٔ طبع و ترجمه در اروپا معروف کردند رویهمرفته مهمّترین تتبّعات نقّادانه دربارهٔ فردوسی نوشتجات اِته وفصل استادانه ایست که نولدکه در کتاب «اساس زبان شناسی ایرانی» بعنوان «حماسهٔ ملّی ایرانی» نوشته است. و این‌فاضل اخیر است که مادر تحقیق دقیق ونقّادانهٔ آنچه از تاریخ حیات فردوسی قریب بیقین است وآنچه که فقط محتمل است مدیون زحمات عالمانهٔ او هستیم که غالباً از بهترین مأخذ ممکن یعنی از بیانات خود فردوسی که در موارد متفرّقه در شاهنامه پیدا میشود استخراج کرده است.

ابتدا خوب است نبذهٔ مختصری‌را که عوفی در بارهٔ فردوسی آورده ویک شرح مختصری‌را که مورّخ حمد الله مستوفی قزوینی در «تاریخ گزیده» که در حدود سنهٔ ۷۳۰ هجری تألیف شده ثبت کرده ذکر نموده وپس از آن بمأخذهای دیگر بپردازیم چه هر دو این مأخذها پیش از نشو و نمای افسانهای سابق الذّکر تألیف شده‌اند. بحسب قول «تاریخ گزیده» اسم اصلی فردوسی (که خیلی در آن اختلاف است) حسن بن علی طوسی بود و او در سال ٤۱٦ هجری وفات کرد. «لباب الألباب» چنانکه عادت اوست کمتر اطّلاعاتی جز از عبارت پردازی در مدح واطناب در تعریف شاعر میدهد جز آنکه در یک نسق بودن ویک شیوه داشتن شاهنامه خیلی تأکید واطناب میکند که آنرا کمال قدرت وغایت استادی مینامد واشاره باختیارات ومقتطفاتی از شاهنامه میکند که مسعود سلمان (که در حدود سنهٔ ٤۷۳ میزیسته) گرد آورده واین فقره مینمایاند که شاهنامهٔ فردوسی بچه زودی وتندی مشهور ومقبول عامّه شده بوده است.

بنا بروایت «چهار مقاله» که قدیمترین ومهمّترین اسناد ومأخذهای اطّلاعات ماست (گذشته از آنچه از خود اشعار فردوسی بدست میآید) فردوسی دهقانی بود (یعنی از ارباب املاک) از دهی موسوم به باژ(۵) از ناحیهٔ طَبَران از حوالی طوس (طوس در جای مشهد حالیه بود). فردوسی در آن ده عزّت وشوکتی داشت و بدخل وعایدی آنجا میزیست و بی‌نیاز بود وفقط یک دختر داشت. تهیّهٔ یک جهاز لایقی برای آن دختر فقط موجبی بود که اورا بنظم شاهنامه بازداشت که از صلهٔ آن کتاب جهاز دختر تدارک کند وپس از آنکه این کتاب‌را بعد از بیست وپنج سال زحمت (وبقول بعضی مؤلّفین دیگر سی و پنج سال) باتمام رسانید [شاید چنانکه نولدکه اشاره میکند در اوایل سال ۹۹۹ میلادی(٦)] علی دِیلَمی آنرا استنساخ وابو دُلَف آنرا روایت میکرد که هر دو این اشخاص و هم چنین حسین بن قُتیبه حاکم طوس که بفردوسی کمک مادّی و تشویق میکرد در شاهنامه در اشعار ذیل ذکر شده‌اند:

از این نامه از نامداران شهر علی دیلم و بودُلَف‌را ست بهر
نیامد جز احسنتشان بهره‌ام بکفت اندر احسنتشان زهره‌ام(۷)
حسینِ قتیبه است از آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان
نیم آگه از اصل و فرع خراج همی غلطم اندر میان دواج

(۱) Ethe: Firdausi als Lyriker

(۲) حکایت بیستم از آن کتاب. ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان عین این حکایت‌را کاملاً اقتباس کرده است (مؤلّف).

(۳) Turner Macan: Schahname, 4 Vol. Calc. 1829

(٤) Fr. Rückert: Übers. des Firdusi, 3 Bde., Bayer, Berlin 1890—95

(۵) ابن اسفندیار در نقل این جمله اسم قریه‌را از قلم انداخته (مؤلّف).

(٦) مطابق با اوایل سنهٔ ۳۸۹ هجری.

(۷) معنی واصل عبارت این شعر مشکوک است ومن حالا بیشتر متمایل بآن شده‌ام که قرائت ابن اسفندیاررا ترجیح بدهم که اواینطور ثبت میکند: نیامد جز از بخششان بهره‌ام بکفت اندر احسانشان زهره‌ام. اگر چه در بارهٔ گذاشتن لفظ «احسانشان» بجای «احسنتشان» خیلی شکّ و تردّید دارم (مؤلّف).

در تفسیر شعر آخری مؤلّف (یعنی مؤلّف چهار مقاله) گوید که «حسین(۱) بن قتیبه عامل طوس بود واینقدر اورا (فردوسی‌را) واجب داشت واز خراج فرونهاد لاجرم نام او تا قیامت بماند» علی دیلم شاهنامه‌را در هفت مجلّد نوشته و فردوسی بودُلَف راوی خودرا همراه برداشته با آن نسخه بغزنین رفت و بکمک خواجهٔ بزرگ ابو القاسم احمد بن الحسن المیمندی(۲) کتاب‌را بسلطان پیشنهاد کرد وسلطان خیلی ممنون شد. امّا خواجه‌را دشمنان بود که پیوسته دربارهٔ او اسباب چینی میکردند وسلطان محمود با آن جماعت مشورت کرد که فردوسی‌را چه دهیم گفتند پنجاه هزار درم واین خود بسیار باشد که او مردی است رافضی و معتزلی منهب واین بیت بر اعتزال او دلیل گرفتند که گفته: به بینندگان آفریننده‌را نبینی مرنجان دو بیننده‌را(۳) و ابیات دیگری بر رفض فردوسی دلیل آوردند (که در «چهار مقاله» درج شده است).

حالا اگر حکایت فوق صحیح باشد (ودلیلی هم نیست برای شکّ کردن در صحّت اصل واقعه) ما خیلی مایل میشویم که نومیدی و سرخوردن فردوسی‌را با عزل وحبس حامی او المیمندی که بنا بروایت ابن الأثیر در ٤۱۲ اتّفاق افتاد ارتباط بدهیم (ابن الأثیر در ضمن حوادث سنهٔ ٤۲۱ در موقعی که سلطان مسعود بن محمود میمندی‌را آزاد کرد و دوباره بمقام خود برگرداند این قصّه‌را آورده) ولی مشکلاتی که برای این فرض درکار است گمان میکنم غیر قابل حلّ باشد زیرا که نولدکه توضیح میکند که فردوسی شاید در سنهٔ ۳۲۳ یا سنهٔ ۳۲٤ تولّد یافته است و او آخرین تحریر و تهذیب شاهنامه‌را در سنهٔ ٤۰۰ هجری تمام کرده(٤) که در آن وقت قریب بهشتاد سالگی بوده است وباید در همین اوقات باشد که مسئلهٔ صله وجایزهٔ او در میان آمده باشد.

(اینجا پروفسور برون باقی روایت «چهار مقالهٔ» نظامی عروضی‌را نقل میکند که چون خود «چهار مقاله» فعلاً دسترس عامّه است (طبع میرزا محمّد خان قزوینی صفحهٔ ٤۹—۵۱) لهذا ما بجای ترجمه از کتاب برون تتمّهٔ حکایت‌را عیناً اینجا از خود کتاب نقل میکنیم):

«و سلطان محمود مردی متعصّب بود ودرو این تخلیط بگرفت و مسموع افتاد در جمله بیست هزار درم بفردوسی رسید بغایت رنجور شد وبگرمابه رفت وبرآمد فقاعی بخورد وآن سیم میان حمّامی وفقاعی قسم فرمود. سیاست محمود دانست بشب از غزنین برفت و بهری بدکّان اسمعیل ورّاق پدر ازرقی فرود آمد وشش ماه در خانهٔ او متواری بود تا طالبان محمود بطوس رسیدند وباز گشتند و چون فردوسی ایمن شد از هری روی بطوس نهاد وشاهنامه برگرفت و بطبرستان شد بنزدیک سپهبد شهریار(۵) که از آل باوند(٦) در طبرستان پادشاه او بود وآن خاندانی است بزرگ نسبت ایشان بیزدگرد شهریار پیوندد. پس محمودرا هجا کرد در دیباچه بیتی صد و بر شهریار خواند وگفت من این کتاب‌را از نام محمود با نام تو خواهم کردن که این کتاب همه اخبار وآثار جدّان تست. شهریار اورا بنواخت ونیکوئیها فرمود وگفت یا استاد محمودرا بر آن داشتند و کتاب ترا بشرطی عرضه نکردند و ترا تخلیط کردند و دیگر تو مرد شیعیئ و هرکه تولّی بخاندان پیامبر کند اورا دنیاوی بهیچ کاری نرود که ایشانرا خود نرفته است محمود خداوندگار من است تو شاهنامه بنام او رها کن و هجو او بمن

(۱) در هر دو نسخه محفوظ در موزهٔ بریطانی حَیّ یاحُیَیّ است ولی باغلب احتمال قرائت ابن اسفندیار که حسین ثبت میکند اصحّ است (مؤلّف).

(۲) در «چهار مقاله» بلفظ «خواجهٔ بزرگ احمدِ حسن کاتب» ذکر شده که بلاشکّ مقصود المیمندی است ولی ابن اسفندیار حسین ابن احمد ثبت میکند (مؤلّف).

(۳) مسئله رؤیة الله باعث مجادلات شدیدی در اسلام شده حنبلیهای مجسّمة منهب در یک طرف و معتزله در منتهای دیگر افراط و تفریط واقع هستند (مؤلّف).

(٤) نولدکه آشکارا نشان میدهد که فردوسی شاهنامه‌را مدّتها پیش از آنکه آنرا بسلطان محمود تقدیم کند تمام کرده بود زیرا که در یکجای دیگر از آن کتاب آنرا یک نفر موسوم باحمد بن محمّد بن ابی بکر خان لنجانی تقدیم کرده است وآن نسخه در سنهٔ ۳۸۹ نوشته شده بوده است (مؤلّف).

(۵) ابن اسفندیار سپهبد شهریار بن شیروان ولی نسخهٔ خطّی چهار مقاله بجای شهریار شیرزاد مینویسد (مؤلّف).

(٦) ابن اسفندیار بعد از کلمهٔ «باوند» مضمون این جمله‌را علاوه میکند «که وی دائی شمس المعالی قابوس بوده مملکت او وعظمتش در کتاب تاریخ یمینی عُتبی شرح داده شده» (مؤلّف).

ده تا بشویم وترا اندک چیزی بدهم محمود خود ترا خواند ورضای تو طلبد ورنج چنین کتاب ضایع نماند ودیگر روز صد هزار درم فرستاد وگفت هربیتی بهزار درم خریدم آن صد بیت بمن ده(۱) وبا محمود دل خوش کن فردوسی آن بیتها فرستاد بفرمود تا بشستند فردوسی نیز سواد بشست وآن هجو مندرس گشت واز آن جمله این شش بیت بماند(۲)؛

مرا غمز کردند کان پر سخن — بمهر نبیّ و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم — چو محمودرا صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار — وگر چند باشد پدر شهریار
از این در سخن چند رانم همی — چو دریا کرانه ندانم همی
به نیکی نبد شاهرا دستگاه — وگرنه مرا بر نشاندی بگاه
چو اندر تبارش بزرگی نبود — ندانست نام بزرگان شنود.

الحقّ نیکوخدمتی کرد شهریار مر محمودرا ومحمود از او منّتها داشت، در سنهٔ اربع عشرة و خمسمایة بنشابور شنیدم از امیر معزّی(۳) که او گفت از امیر عبد الرّزاق شنیدم بطوس که او گفت وقتی محمود بهندوستان بود و از آنجا باز گشته بود و روی بغزنین نهاده مگر در راه او متمرّدی بود وحصاری استوار داشت ودیگر روز محمودرا منزل بر در حصار او بود پیش او رسولی بفرستاد که فردا باید که پیش آئی و خدمتی بیاری وبارگاه مارا خدمت کنی وتشریف بپوشی و باز گردی دیگر روز محمود برنشست وخواجهٔ بزرگ(٤) دست راست او همی راند که فرستاده باز گشته بود وپیش سلطان همی آمد سلطان باخواجه گفت چه جواب داده باشد خواجه این بیت فردوسی بخواند؛

اگر جزبکام من آید جواب — من و گرز ومیدان و افراسیاب

محمود گفت این بیت کراست که مردی از و همی زاید گفت بیچاره ابو القاسم فردوسی راست که بیست و پنج سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد وهیچ ثمره ندید محمود گفت سره کردی که مرا از آن یاد آوردی که من از آن پشیمان شده‌ام آن آزاد مرد از من محروم ماند بغزنین مرا یاد ده تا اورا چیزی فرستم خواجه چون بغزنین آمد بر محمود یاد کرد سلطان گفت شصت هزار دینار ابو القاسم فردوسی‌را بفرمای تا به نیل دهند وباشتر سلطانی بطوس برند(۵) وازو عذر خواهند خواجه سالها بود تا درین بند بود آخر آن کاررا چون زر بساخت واشتر گسیل کرد وآن نیل بسلامت بشهر طَبَران(٦) رسید از دروازهٔ رودبار اشتر در میشد وجنازهٔ فردوسی بدروازهٔ رزان(۷) بیرون همی بردند در آن حال مذکری بود در طَبَران تعصّب کرد و گفت من رها نکنم تا جنازهٔ او در گورستان مسلمانان برند که او رافضی بود و هرچند مردمان

(۱) چنانکه نولدکه اشاره میکند عدّهٔ ابیات هجو در طبع ماکان صد و یک بیت است ولی در نسخه‌های خطّی عدّهٔ آنها خیلی مختلف است واز ۳۰ بیت تا ۱٦۰ بیت دیده میشود (مؤلّف).

(۲) ابن اسفندیار میگوید «دو بیت ماند» وفقط دو بیت آخری این اشعار مذکور در چهار مقاله‌را درج میکند. حلّ این فقره که قدیمترین مأخذهای موجود از محو هجونامهٔ مزبور سخن میرانند ولی امروز آن هجو که همه نوع آثار اصلی بودن در آن پید است هنوز موجود است خیلی مشکل است (مؤلّف).

(۳) شاعر مشهور دربار ملکشاه و سنجر سلجوقی بود که اتّفاقاً بواسطهٔ یک تیر قضائی که پادشاه مخدوم ممدوح او انداخت و بغلط رفته وباو خورد در سنهٔ ۵٦۳ درگذشت (مؤلّف).

(٤) بروایت دولتشاه این خواجه همانا المیمندی بود واین ممکن است زیرا که چنانکه ذکر شد المیمندی در سنهٔ ٤۱۲ معزول شد و وفات فردوسی ٤ سال بعد از آن واقع شده است (مؤلّف).

(۵) ابن اسفندیار بجای دینار درهم مینویسد و میگوید وقتیکه دراهم جمع شد باشتر بطوس فرستاد (مؤلّف).

(٦) طَبَران قسمتی از شهر طوس است (مؤلّف).

(۷) نولدکه بپیروی ابن اسفندیار بجای رزان رَزاق میگوید ولی در چاپ سنگی چهار مقاله و هر سه نسخهٔ خطّی که از آن موجود است رَزان نوشته شده. یک موضعی باسم رَزان در سیستان در کتاب فتوح البلدان البلاذُری ذکر شده و یک رذان نام موضعی هم در نزدیکی نَسا موجود است (مؤلّف).

بگفتند با آن دانشمند در نگرفت درون دروازه باغی بود ملک فردوسی(۱) اورا در آن باغ دفن کردند امروز هم در آنجاست ومن در سنهٔ عشر و خمسمایة آن خاک‌را زیارت کردم(۲). گویند از فردوسی دختری ماند سخت بزرگوار صلت سلطان خواستند که بدو سپارند قبول نکرد وگفت بدان محتاج نیستم صاحب برید بحضرت بنوشت(۳) وبر سلطان عرضه کردند مثال داد که آن دانشمند(٤) از طَبَران برود بدین فضولی که کرده است و خانمان بگذارد وآن مال بخواجه ابو بکر اسحق کرامی دهند تا رباط چاهه(۵) که بر سر راه نشابور و مرو است در حدّ طوس عمارت کند چون مثال بطوس رسید فرمان‌را امتثال نمودند وعمارت رباط چاهه از آن مال است.»

این است قدیمترین و موثّقترین روایت که ما دربارهٔ فردوسی در دست داریم وما میتوانیم اعتماد ویقین کنیم که اگر هم تمام جزئیّات روایت چهار مقاله صحیح نباشد اقلاً این روایت حاکی است از آنچه یک قرن بعد از وفات شاعر مشار الیه در شهر خود او (طوس) در میان طبقهٔ تربیت شده معروف بود وبدان اعتقاد داشتند. پس اهمیّت آن بزرگ است و همین است که ما آنرا کاملاً در اینجا نقل کردیم. دولتشاه یقیناً از این روایت در تألیف تذکرهٔ خود استفاده کرده (برای آنکه او چهار مقاله‌را یکی از مأخذهای کتاب خود قلمداد میکند) و بدان خیلی تفصیلات دیگر و آرایش وپیرایشها افزوده که شاید اغلب مجعول وبی اساس است. [از جمله چیزهائی که مینویسد یکی آنست که اسم فردوسی حسن بن اسحق بن شرفشاه است ودر بعضی از اشعار خود فردوسی خودش‌را ابن شرفشاه مینامد و دیگر آنکه او از اهل قریهٔ رَزان بود از حوالی طوس واینکه وی تخلّص خودرا از یک باغی در همان ناحیه موسوم به «فردوس» و متعلّق بعمید خراسان سوری بن مغیره(٦) که پدر فردوسی از خدّام او بود اخذ کرده و گوید فردوسی مرد فقیری بود که از ظلم وجور حاکم مسقط الرّأس خود بغزنه فرار کرده و در آنجا بواسطهٔ کسب شاعری زندگانی میکرد تا آنکه بواسطهٔ اتّفاقی که بدان اشاره شد یعنی ورود در مجمع شعرا با عنصری آشنا شد و او ویرا بسلطان معرّفی کرد وهمه جا عنصری حامی او بوده و شعر معروف: «چو کودک لب از شیر مادر بشست — بلب نام محمود گوید نخست» بوده که خیلی التفات محمودرا نسبت بفردوسی جلب کرد و سلطان اورا در یک سرائی در قصر پادشاهی منزل داده ومواجب منظّمی برای او مقرّر کرد. ایاز غلام مقرّب سلطان که نظر باین روایت فردوسی خاطر اورا بواسطهٔ بی‌اعتنائی باو ملول کرده بود (در روایات دیگر فردوسی وایاز دو دوست صادق قلمداد شده‌اند) پیوسته خاطر سلطان‌را نسبت بفردوسی متغیّر میکرده وباو نسبت بدعت داد تا سلطان صریحاً ویرا متّهم کرده و گفت که «همهٔ بدعت آورندگان وروٴسای این منهب (یعنی قرامطه واسمعیلیان) از طوس در آمده‌اند ولی من ترا میبخشم بشرط آنکه تو ازین عقیده برگردی». بعلاوه در تذکرهٔ دولتشاه مذکور شده که شاعر مشار الیه بعد از ناراضی شدنش از محمود چندین ماه در غزنه متواری بوده بقصد آنکه از کتابدار سلطان نسخهٔ شاهنامه‌را بدست بیاورد و اسم کتابفروشی که بعدها بهرات در خانهٔ او پناه گزید عوض اسمعیل ابو المعالی ثبت شده. باقی روایت دولتشاه نیز تفصیلات و اختلافات دیگری از همین نوع و همین قبیل است که روی‌همرفته بر نهج همان شرحی است که مذکور شد.]

(۱) ابن اسفندیار اینرا نیز علاوه میکند: موسوم بباغ فردوس (مؤلّف).

(۲) دولتشاه میگوید که مقبره در زمان او معروف بوده (یعنی در سنهٔ ۸۹۲) بجنب مزار عباسیه وزوّار بآنجا میروند. (مؤلّف).

(۳) یکی از تکالیف مهمّهٔ صاحب برید آن بوده که پادشاه‌را از تمام گذارشات ناحیت خود و اعمال ولاة وغیره مطّلع سازد چنانکه شرح آن در «سیاست نامهٔ» نظام الملک مفصّلاً مذکور است (مؤلّف).

(٤) دولتشاه وسایر تذکره‌های متأخّر بر آن اسم این آخوندرا شیخ ابو القاسم گرگانی ثبت کرده‌اند که حتّی از خواندن نماز هم برجنازهٔ فردوسی امتناع کرد زیرا که او مدح مجوس گفته (مؤلّف).

(۵) در یکی از نسخه‌های خطّی «فاهه» است در کتاب ابن اسفندیار چنین است «رباط وچاه». دولتشاه آنرا «رباط عشق» اسم میدهد وگوید در جنب دربند شقّان است و برسر راهی واقع است که از خراسان بجرجان واستراباد میروند».

(٦) در متن تذکرهٔ دولتشاه طبع خود پروفسور برون «سوری بن ابو معشر» است (مترجم).

دلایل داخلی که از خود کتاب فردوسی استخراج شده بلاشک تا آنجا که بنسخه‌ها اعتماد بتوان نمود (که در خیلی از موارد خیلی مشکوک وغیر مقنع است) بهترین مأخذ موثق درباب اطلاعات راجع بتاریخ حیات شاعر است. این طریق چنانکه سابقاً بآن اشاره شد بطور استقصاء وبا صبر وحوصلهٔ حیرت انگیزی و سرعت انتقال زیادی از طرف استاد نُولدِکِه و دکتر اِتِه تدقیق شده است. برای من غیر ممکن است که درین فصل مختصر تمام نتایج تحقیقات واجتهادات آنهارا درج کنم وعلاوه بر این لازم هم نیست زیرا هرکسیکه بخواهد شاهنامه‌را جدّی تتبّع نماید قطعاً باید «حماسهٔ ملّی ایران» تألیف نُولدِکِه را بخواند و مقالات سابق الذکر دکتر اِتِه را در این موضوع و هم چنین یوسف وزلیخای فردوسی‌را که اِتِه نشر کرده وفصولی‌را که از همان مؤلف در این موضوع در جزوهٔ ادبیات فارسی در جلد دوّم «اساس زبان شناس ایرانی» درج شده باید مطالعه نماید. بطور خلاصه آنکه بنظر میآید که ما حقّ داشته باشیم که فرض کنیم که فردوسی یک دهقانی از دهاقنهٔ طوس بوده ومقام محترمی در آنجا و وسعت معاش داشت. وی در حوالی سنهٔ ٩٢٠ میلادی(١) یا قدری بعد از ان متولّد شده ویک میل وهوسی برای تتبّعات مطالب راجع بتاریخ قدیم وداستان ملّی و روایات از شاهنامهٔ منثوری که ابو منصور المَعْمری در زبان فارسی از روی مأخذهای قدیمی برای ابو منصور بن عبد الرزّاق در سنهٔ ٣٤٦ تألیف کرده بود برای وی پیدا شده. این شوق و هوس اورا در حدود سنهٔ ٣٦٤ برآن داشت که یکباره نظم کردن حماسهٔ ملّی ایران‌را بعهده بردارد واوّلین بار نسخهٔ اوّلی آنرا در سنهٔ ٣٨٩ باتمام رسانید پس از ٢٥ سال زحمت و آنرا باحمد بن محمّد بن ابی بکر خان لَنجانی تقدیم وبنام او کرد ونسخهٔ دوّمی‌را که در واقع تألیف دوّم توان گفت (یعنی پس از مرور وحکّ واصلاح) که بسلطان محمود تقدیم داشت در سنهٔ ٤٠٠ یا کمی پیش از آن باتمام رسانید(٢) ونزاع او با سلطان و فرار او از غزنه تقریباً بلا فاصله بوقوع پیوست و پس از آنکه زمان قلیلی در زیر حمایت یکی از ملوک آل بویه (بهاء الدّوله یا پسر او سلطان الدّوله که بعد از پدر در سنهٔ ٤٠٢ جانشین او شد بنا بر رأی نولدکه ویا مجد الدّوله ابو طالب رستم بحسب آنچه اته گمان میکند) زیسته ویوسف وزلیخارا برای او نظم‌کرد در سنّ پیری که ٩٠ ساله یا بیشتر بود بمسقط الرّأس خود طوس برگشته ودر آنجا در حدود سنهٔ ٤١١ تا ٤١٦ وفات کرد.

حالا بگذریم بملاحظهٔ آثار فردوسی که آنچه از آنها برای ما باز مانده عبارت است از «شاهنامه» و قصّهٔ «یوسف وزلیخا» ویک عدّهٔ دیگر از قطعات تغزّل آمیز که تذکره نویسان وجُنگهای منتخبات اشعار وغیره برای ما نگاهداشته‌اند وآنهارا دکتر اِتِه در ضمن مقالات خودش در تحت عنوان «فردوسی در مقام غزل سرائی»(٣) باکمال دقّت جمع آوری ونشر وترجمه کرده است.

[در اینجا پروفسور برون از عیار واهمیّت تاریخی وپایهٔ شعری شاهنامه نقّادی کرده و شرحی مینویسد که ترجمهٔ کامل آن در اینجا قدری موجب اطناب میشود وخلاصه آنکه باکمال عذر خواهی واقرار بخرق اجماع در آنچه متّفق علیه ایرانیان ومستشرقین فرنگستان است یک عقیدهٔ تازه‌ای میآورد مبنی بر اینکه عیار شعری شاهنامه آنمقام عالی‌را ندارد که عموماً گمان میشود وشهرت ومقبولیّت آن بواسطهٔ داستان حماسهٔ ملّی ایران و افتخارات آنهاست از یکطرف و اهمیّت لغتی وزبانی است در نظر علمای فرنگ از طرف دیگر. وگوید که بعضی گمان کرده‌اند که شاهنامه کلمهٔ عربی ندارد در صورتیکه چنین نیست وبا آنکه فردوسی عمداً از استعمال لغات عربی در نظم تاریخ ایران قدیم اجتناب کرده با وجود این کلمات زیاد عربی که دیگر در فارسی چنان امتزاج پیدا کرده بود که احتراز از استعمال آنها غیر ممکن بود در شاهنامه داخل شده وعدّهٔ این لغات روبهمرفته بچهار الی پنج در صد میرسد. پس از آن برون بشرح یوسف وزلیخا میپردازد وگوید:]

«مثنوی قصّهٔ یوسف وزلیخا اساسش بر روی حکایت یوسف وزن پوتیفار است که در توریه آمده ولی بر اساس این قصّه خیلی برگ وساز بسته وپیرایش داده شده وهمیشه یک موضوع دلکشی برای شعرای قصّه نویس ایران وعثمانی گردیده است وچنانکه دکتر اِتِه گوید فردوسی اوّل کسی نبوده که این قصّه‌را نظم کرده بلکه ابو المؤیّد بلخی وبختیاری اهوازی بنا بخبری که در یک کتاب خطّی درج است این حکایت‌را بنظم در آورده بودند. از این دو منظومه چیزی برای ما نمانده ویوسف و زلیخای فردوسی که خوشبختانه از دستبرد زمانه محفوظ مانده عمده بواسطهٔ فعالیّت خستگی ناپذیر دکتر اِتِه آشنا هستیم.

یوسف وزلیخای فردوسی سه بار در هند و یک بار در طهران بچاپ رسیده است. علاوه بر چاپ نقّادانه ومدقّقانهٔ دکتر اِتِه در زبان آلمانی هم ترجمهٔ منظوم آن بواسطهٔ شِلِخْتا فِسِرد(١) نشر شده است. دکتر اِتِه که مأخذ عمدهٔ ما در باب این اشعار است وباکمال دقّت آنرا با یوسف وزلیخای جامی و مال ناظم هراتی مطابقه کرده است خیلی عقیدهٔ خوبی در عالی بودن مقام آن دارد در صورتیکه منقدین ایرانی اغلب این منظومه‌را حقیر شمرده‌اند وگمان میکنند که فردوسی آنرا پس از گذشتن دورهٔ قدرت شعری و تسلّط کلام وشکسته دل شدن بواسطهٔ هدر شدن زحمتش در شاهنامه نوشته است واینکه بحر تقارب وشعر رزمی که برای شاهنامه خوب موافق میآمد باشعار تغزّلی نمیسازد.

عیار اشعار عاشقانهٔ فردوسی اگر از روی نمونه‌هائی که در تذکره وجُنگها برای ما باز مانده حکم کنیم بعقیدهٔ من عموماً کمتر از آنچه هست سنجیده شده است. این اشعار هم چنانکه سابقاً بدان اشاره شد در رسالهٔ بی نظیر دکتر اِتِه جمع آوری شده ومن اینجا اکتفا میکنم بذکر دو قطعه نمونه از آنها که یکی در تاریخ گزیده ودیگری در لباب الالباب عوفی آمده است:

— ١ —

شبی در برت گر بیاسودمی سر فخر بر آسمان سودمی
قلم در کف تیر بشکستمی کلاه از سر مهر بربودمی
بقدر از نهم چرخ بگذشتمی به پی فرق کیوان بفرسودمی
به بیچارگان رحمت آوردمی بدرماندگان بر ببخشودمی(٢)

— ٢ —

بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم ز گفتار تازی واز پهلوانی
بچندین هنر شست ودو سال بودم چه توشه برم ز آشکار و نهانی
بجز حسرت وجز وبال گناهان ندارم کنون از جوانی نشانی
بیاد جوانی کنون مویه دارم برآن بیت بوطاهر خسروانی(٣)
جوانی من از کودکی یاد دارم دریغا جوانی دریغا جوانی(٤)

علوم و صنایع در آلمان(٥)

مدارس آلمان

مملکت آلمان از حیث وسعت دایرهٔ تعلیم و تربیت یکی از متمدّن‌ترین ممالک درجهٔ اوّل دنیا محسوب میشود. در نهضت علمیهٔ اخیر ملّت آلمان مدیون زحمات وکوشش بی پایان معلّم ماهر و مربّی معروف

(١) اینجا باید غلط طبع واقع شده باشد زیرا که نولدکه تولّد فردوسی‌را در حوالی ٣٢٣ یا ٣٢٤ هجری میگذارد که مطابق ٩٣٥ یا ٩٣٦ میلادی میآید (مترجم).

(٢) در خود متن شاهنامه که حالا در دست است تاریخ اتمام چنین مسطور است: «سرآمد کنون قصّهٔ یزدگرد بماه سفندار مذ روز اَرْد زهجرت شده پنج هشتاد بار که گفتم من این نامهٔ شاهوار» از این قرار تاریخ تحقیقی اتمام نسخهٔ ثانی (اگر این ابیات اصلی باشد) درست موافق ٩ رجب سنهٔ ٤٠٠ ومطابق ٨ ماه مارس فرنگی (نه ٢٥ فوریه که نولدکه حساب کرده) سنه ١٠١٠ میلادی میشود (مترجم).

(٣) Firdausi als Lyriker

(١) Schlechta Wssehrd

(٢) تاریخ گزیده چاپ پروفسور برون صفحهٔ ٨٢٤.

(٣) ابو طاهر الطیّب (یا الطّیب) بن محمّد الخسروانی یکی از شعرای آل سامان بود.

(٤) لباب الالباب طبع برون صفحهٔ ٣٣.

(٥) این مقاله از کتابهای ذیل اقتباس وترجمه شده است: Karl Andre's Geographie des Welthandels, Frankfurt 1910. Das Deutsche Vaterland, von Hermann Müller-Behn, Stuttgart. Meyers Lexikon

پستالوتسی[۱] میباشد که در سال ۱۱٦۵ هجری در زوریخ[۲] (سویس) متولّد شده و در سال ۱۲٤۳ در شهر بروک[۳] وفات یافته است. پستالوتسی در اوایل قرن سیزدهم هجری در باب مدارس آلمان یک ترتیب با اساسی داد و در حقیقت مدارس‌را در تحت یک اصلاح جدید تاریخی در آورد.

چنانکه معلوم است در مملکت آلمان تعلیم اجاریست یعنی هر طفلی اعمّ از دختر یا پسر باید درسنّ شش سالگی بمکتب برود و تا سنّ چهارده سالگی مشغول تحصیل باشد. تحصیل ابتدائی اطفال که اقلّ مدّت آن هشت سال است یکی از فرایض مسلّمهٔ والدین است که در آلمان کسی از آن غفلت نمیکند. اگر برفرض محال کسی در فرستادن اولاد خویش بمکتب مسامحه کند از طرف پلیس محلّ اخطار و تأکید میشود که هرچه زودتر باید طفل‌را روانهٔ مکتب نمود.

قانون تعلیم اجباری در آلمان در عهد سلطنت فردریک ویلهلم اوّل در تاریخ ۱۱۳۰ هجری میلادی مدوّن شده است واز آن تاریخ ببعد که متجاوز از دویست سال میباشد هر آلمانی نخواه خوشبختانه مجبور بوده است که باسواد و عالم باشد.

در تاریخ ۱۳۱۹ هجری در میان تمام قشون آلمان یکصد وسی ویکنفر بی سواد پیداشد که بهر ده هزار نفر سرباز یکنفر بی سواد میرسد.

در آلمان یک دهکده پیدا نمیشود که چندین باب مدارس ابتدائی وقرائتخانه و روزنامه در آنجا پیدا نشود. در سال ۱۳۲۵ در ممالک آلمان ۵۹،۳۰۰ باب مدارس ابتدائی بوده است که در مجموع آن مدارس ابتدائی ۸،٦٦۰،۰۰۰ نفر شاگرد و ۱۳۷،۵۰۰ نفر معلّم و معلّمه تعلیم و تعلّم میکرده‌اند و نیز در همان سال مزبور ۱۱۳ باب مدرسهٔ مخصوص[٤] برای حاضر کردن معلّمین ابتدائی و ۲۷٤ باب معلّم خانهٔ مردانه (دارالمعلّمین) و ٤۰ باب معلّم خانهٔ زنانه موجود بوده است. مدارس ابتدائی که دورهٔ تحصیل آنها اقلا هشت سال است عموماً مجانی است. مخارج سالانه آنها ۳٤۱ ملیون مارک میشود که ۹۸ ملیون مارک آن مستقیماً از طرف دولت میرسد و باقی آن از طرف بلدیّه‌های شهری میرسد. گذشته از این مدارس بر حسب احصائیّهٔ سال ۱۳۲۰ هجری در آلمان بالغ بر ۱۲۵۰ باب مدارس مختلفهٔ دیگر از قبیل مدارس عالیه و مدارس متوسّطه موجود بوده است. در آلمان چندین باب مدارس فلاحت و مدارس معماری و مدارس صنایع موجود است. چهارده مدرسهٔ معادن موجود است که‌ده باب از آن مدارس در ممالک پروس است ونیز چندین باب مدارس تجارت موجود است که بزرگترین آن مدارس در شهرهای لایپسیگ[۵] آخن[٦] هامبورگ[۷] فرانکفورت[۸] کُلن[۹] و در برلین[۱۰] موجود است و نیز ٤۵ باب مدرسهٔ تجارت کوچک و ۲۸۱ باب مدارس تجارت ابتدائی[۱۱] موجود است. درشهر لایپسیگ یک باب مدرسه هست که در آنجا ترتیب کتابداری[۱۲] را یاد میدهند و چندین باب مدارس متعدّدهٔ نظامی و مدارس دریائی و آکادمی

Präparandenanstalt (٤) Brugg (۳) Zürich (۲) Pestalozzi (۱)
Frankfurt a. M. (۸) Hamburg (۷) Aachen (٦) Leipzig (۵)
Kaufmännische Fortbildungsschulen (۱۱) Berlin (۱۰) Köln (۹)
Buchhändlerlehranstalt (۱۲)

جنگی موجود است و چندین باب مدارس موسیقی موجود است ونیز پنج باب مدارس بزرگ بیطاری موجود است که معروفترین آنها در شهرهای اِهمنیتس[۱] البرفلد[۲] مولهایم[۳] کرفلد[٤] میباشد وعلاوه بر اینها در ممالک مختلفهٔ آلمان چندین باب ورزشخانه و موزه وقرائتخانه و باغهای وحش وغیره که برای ازدیاد معلومات وتربیت عموم اهمیّت زیاد دارد موجود است و حتّی برای اشخاص لال وکر وکور مدارس معیّنه موجود است که در آنجا با ترتیب مخصوص خواندن و نوشتن یاد میگیرند.

در ممالک آلمان ۲۲ باب دارالفنون موجود است و بر حسب احصائیّهٔ سال ۱۳۲۰ هجری در مجموع ۲۲ دارالفنون آلمان ۳٦،٦۰۵ شاگرد دائمی بوده است و علاوه بر آن ۷،۸٦۲ نفر مرد و ۱،۲۷۱ نفر زن سامع بوده است.

اوّلین دار الفنون آلمان از حیث تقدّم و تأخّر دار الفنون هایدلبرگ[۵] است که در سال ۸۰٤ هجری تأسیس شده است و آخرین دار الفنون دار الفنون اشتراسبورگ[٦] است که در سال ۱۲۹۰ هجری تأسیس شده است.

در دار الفنونهای آلمان در تحت چهار موضوع درس تقریر میشود: اول علم کلام یا حکمت اللهی، دوّم علم حقوق یا علم قضأ، سوّم علم طبّ، چهارم علم فلسفه. دایرهٔ درس در دار الفنونها خیلی وسیع و مفصّل است و در آنها بر حسب اهمیّت خود مفصّلترین اقسام دروس قسمت فلسفه است. در دار الفنونهای شهر بون[۷] و شهر برسلاو[۸] موضوع دروس عوض چهار قسمت پنج قسمت است و فرق یک قسمت زیادی در اینجا است که در دار الفنونهای دو شهر مذکور قسمت حکمت اللهی بر وفق مدلول دو مذهب تدریس میشود بمذهب پروتستان وبمذهب کاتولیک. دار الفنون مونیخ[۹] نیز بر پنج قسمت منقسم است و در قسمت پنجم علوم سیاسی تدریس میشود. دار الفنون ورتسبرگ[۱۰] هم باز بر پنج قسمت است و در قسمت پنجم علوم طبیعی تدریس میشود.

در دار الفنون برلن که فردریک ویلهلم تأسیس کرده است (در سال ۱۲۲۸ هجری) هر سالی رویهم رفته بیست دورهٔ درس تقریباً برای ۷۰۰۰ نفر شاگرد داده میشود که اکثر آنها از طبقات کار گران میباشند.

در سال ۱۳۲۱ هجری در دار الفنون برلن ۳٦٦ نفر شاگرد علوم حکمت اللهی و ۲،۹۲۸ نفر علم حقوق و ۱۲۱۹ نفر علم طبّ و ۳،۰۷۸ نفر علم فلسفه تحصیل میکرده‌اند و علاوه براین ۵،٤٦۰ نفر از متعلّمین سایر مدارس عالیه و اشخاص دیگر که ۵۵۲ نفر آنها زن بوده اند بعنوان گوش دادن و استماع تقریرات معلّمین حاضر بوده‌اند. در سال مزبور در دار الفنون مذکور ٤۲۰ نفر معلّم بوده است. یکی از ابنیهٔ بسیار مهمّ و معتبر برلن باید کتابخانهٔ پادشاهی[۱۱] را شمرد که در سال ۱۰۷۷ هجری

Krefeld (٤) Mülheim a. Rh. (۳) Elberfeld (۲) Ehemnitz (۱)
Breslau (۸) Bonn (۷) Straßburg (٦) Heidelberg (۵)
Würzburg (۱۰) München (۹)

(۱۱) پس از انقلاب صفر ۱۳۳۷ اسم این کتابخانه عوض شد و امروز موسوم است به «کتابخانهٔ دولتی».

تأسیس شده است. در سال ۱۳۲۰ در کتابخانهٔ مزبور مقدار دوکرور جلد کتب مختلفه و ۳۰۰۰۰ جلد کتب خطّی و ۸۰٬۰۰۰ جلد اطلس و نقشه جغرافی وغیره و ۹٦٬۰۰۰ جلد دفاتر و کتب موسیقی موجود بوده است. از جملهٔ کتب نادرهٔ کتابخانه پادشاهی یکجلد کتاب توریة است بزبان عبرانی که لوتر معروف آن کتاب‌را اکثر اوقات در دست داشته وباخطّ خود چندین مطالب در حواشی آن نوشته است و نیز یکجلد انجیل است که در قرن دوّم هجرت بخطّ ویتی کیند(۱) نوشته شده است.

از جملهٔ کتابخانه‌های معتبر برلن کتابخانهٔ دار الفنون است که تقریباً ۲۱۵٬۰۰۰ جلد کتاب دارد و کتابخانهٔ احصائیّهٔ پروسی است که ۱٤۰٬۰۰۰ جلد کتاب دارد و کتابخانهٔ آکادمی نظامی و کتابخانهٔ مجلس ملّی آلمان و کتابخانهٔ هیئت عالیهٔ نظامی و کتابخانهٔ بلدیه و کتابخانهٔ هیئت اخلاق که هرسال بالغ بر ۱۰۰٬۰۰۰ نفر داخل قرائتخانهٔ آن شده و ٦۰٬۰۰۰ نفر بامانت کتاب میگیرند و کتابخانهٔ هایمان است که تقریباً هر سالی ٦۰٬۰۰۰ نفر داخل قرائتخانه آن شده و ٦۰٬۰۰۰ نفر بامانت کتاب میگیرند.

غیر از کتابخانه‌هائی که اسم برده شد در برلن ۷۰ باب کتابخانهٔ ملّی موجود است که در مجموع قفسه‌های آن کتابخانه‌ها بالغ بر شش کرور جلد کتاب موجود است و بموجب دفاتر حساب آن کتابخانه‌ها در سال ۱۳۳۰ هجری ۱۰۰٬۰۰۰ نفر آن کتابخانه‌هارا دیده یعنی داخل قرائتخانه‌های آنها شده و از آن ذخایر علوم نصیبی برده اند. وباز در عرض همان سال مزبور بالغ بر چهار کرور جلد کتاب از آن کتابخانه‌های ملّی بطرز امانت بیرون داده شده است.

از جملهٔ ابنیهٔ علمی برلن رصد خانهٔ ملّی میباشد که تا حال در آن رصدخانه پنج ستارهٔ جدید کشف شده است و از جملهٔ آن ستاره‌ها یکی نپتون(۲) است وباز در همان رصدخانه ۱۳ ستارهٔ دنباله دار کشف شده است.

کثرت و وفور طبع کتاب در تعمیم معارف آلمان تأثیر زیادی دارد. برحسب احصائیّهٔ سال ۹۷۸ هجری در ممالک آلمان ۲۹۹ جلد کتاب چاپ شده است و در سال ۱۰۰۹ (مطابق ۱٦۰۰ میلادی) ۷۹۱ جلد کتاب چاپ شده است و در سال ۱۱۱۲ (۱۷۰۰ میلادی) ۹۵۱ جلد چاپ شده و در سال ۱۲۱۵ (۱۸۰۰ میلادی) ۳٬۳۳۵ جلد و بالأخره در سال ۱۳۲۰ هجری ۲٦٬۹۰۲ جلد کتاب چاپ شده است.

از همه غریب‌تر احصائیه مدیر قرائتخانهٔ شهر ینا(۳) میباشد. مشارالیه جدولی ترتیب داده وحساب کرده است که در عرض یک سال در شهرهای آلمان چه مقدار کتاب امانت داده میشود وبا اهالی شهرها تطبیق کرده است که برای هر صد نفر چند جلد کتاب میرسد که از کتابخانه‌های ملّی برای خواندن گرفته‌اند از این قرار:

(۱) Wittekind از جنگاوران مشهور آلمان است که با شارلمانی جنگید و مغلوب شد و مجبور شد مسیحی شود (۱٦۹ هجری).
(۲) Neptun (۳) Jena

در شهر رمشاید(۱)	برای هر صد نفر ۰٬۲۷ جلد کتاب
« « برمن(۲)	« « « « ۰٬٤٦ « «
« « هامبورگ(۳)	« « « « ۰٬۵۰ « «
« « لوبک(٤)	« « « « ۰٬۵۳ « «
« « فرانکفورت(۵)	« « « « ۰٬۸۳ « «
« « اوسنابروک(٦)	« « « « ۱٬۰۰ « «
« « دارمشتاد(۷)	« « « « ۱٬۰٤ « «
« « دسائو(۸)	« « « « ۱٬۳۵ « «
« « بارمن(۹)	« « « « ۱٬٦٦ « «
« « ینا(۱۰)	« « « « ۳٬٤۷ « «

چنانکه ذکر شد این کتابخانه‌ها عموماً کتابخانه‌های ملّی وعمومی هستند که هر کسی‌را بدانها دست رس و بسهولت هر شخصی میتواند اسم وعنوان خودرا در دفتر کتابخانه نویسانده و بعد هر کتابی‌را که لازم دارد بامانت دریافت دارد و غیر از این کتابخانه‌های عمومی در شهرهای آلمان مثل برلن وغیره چندین کتابخانه‌های بزرگ و معتبر پیدا میشود.

معلوم است کسانی که دارای تحصیلات کامل نیستند ودر این کتابخانها از برکت مطالعهٔ خصوصی با ۀ معلومات سطحی بدست میآورند گاهی میشود که بواسطهٔ نقص وقوف آنها در یک شعبهٔ از علوم خطائی نیز از آنها سرمیزند امّا در مقابل آن سایر فوائدی که از وجود چنین اشخاص بعالم تمدن میرسد هیچ وجه قابل مقایسه نمیباشد. دکتر هرمان دیلس(۱۱) دراین باب بسیار صحیح گفته است. مشارالیه میگوید:

«بجهت تعمیم تمدّن حالیّه و برای تکمیل کردن انواع صنایع وحرف لازم و واجب است که علوم فقط در محوّطهٔ دار الفنونها محفوظ و مقفل نماند بلکه برعکس باید علوم‌را بیرون ریخت وبکوچه وبازار پاشید تاهر کارگررا هم از آن نصیبی برسد. چه تمدّن امروزی لازم میدارد که هرکسی برای حسن ادارهٔ زیست و حیات خود از عناصر وعوامل علوم بهره‌مند باشد.»

امروز هر ادنی کارگری باید از قوّهٔ بخار وبرق بقدر مقدور با خبر ومستحضر باشد. تحصیل کردن علوم بیک طبقهٔ از ملت مخصوص و منحصر نیست وبطور وراثت نیز از اجداد نمیرسد و قابل انتقال نیست. بشهادت تاریخ همیشه و مکرّر دیده شده است که اشخاص کافی و متبحرّ اغلب از میان طبقات پست ملت بروز وظهور کرده است، بسیار دیده شده است که کفایت و مهارت عالی در میان مردمان و اشخاص معمولی مکنون و مستتر بوده است که بعدها یک مرتبه جلوه‌گر گشته است.

اعمال و صنایع سادهٔ دستی‌را هرکسی میتواند باندک مدتی یادگیرد امّا ابداع و اختراع یک چیز تازه‌ای از قوّهٔ هرکسی ساخته نیست و هر

(۱) Remscheid (۲) Bremen (۳) Hamburg (٤) Lübeck
(۵) Frankfurt a. M. (٦) Osnabrück (۷) Darmstadt (۸) Dessau
(۹) Barmen (۱۰) Jena (۱۱) Dr. Hermann Diels

جمرهٔ انسانی بر آن قابل و مستعدّ نمیباشد. طبیعت این قوّهٔ مدرکه‌را بکمتر کسانی ارزانی داشته است واین اشخاص نیز فقط وقتی میتوانند بطون و خفایای افکار خودشان‌را بعرصهٔ شهود بیاورند که برای این کار فرصتی داشته باشند ومثلاً والدین آنها مانع پیشرفت کار آنها نباشند. مسئلهٔ بسیار مهمّ و جان کلام در اینجا است که:

علم وقدرت اشخاص منفرد بتنهائی نمیتواند استحکام یک مملکتی‌را فراهم آورد وبرای این مقصود اکثریّت ملّت باید بطیب خاطر پشتیبان قوای منفردهٔ بزرگ مزبور باشد. وجود بزرگان چند و نوابغ معدود در میان یک قوم دلیل علوّ تمدّن آن قوم نتواند بود بلکه همراهی و پیروی عموم ملت‌را بر بزرگان دلیل و حاکی علوّ تمدن آن قوم باید دانست.

یک مزرعه‌ای که شخم و شیار خواهد شد بهر اندازه که بزرگ و وسیع باشد بهمان اندازه نیز منابع آب زیاد و رودخانه‌های متعدّد لازم دارد که بخوبی از عهدهٔ آبیاری آن مزرعه برآید. یک ملتی که میخواهد بشاهراه ترقّی حقیقی بیفتد نیز بعینه حکم آن مزرعه‌را دارد. هر ملتی بهر مقدار که پر جمعیّت و بزرگ باشد بهمان مقدار نیز منابع تحصیل و وسایل تعلیم از قبیل مدرسه، مطبعه، کتابخانه، موزه وغیره وعلما و دانشمندان لازم دارد.

یکی از وسایل تربیت ملّت آلمان اتّساع دایرهٔ مطبوعات است. در ممالک آلمان بانواع مختلف روزنامه و مجلّه نشر میشود. بر حسب احصائیهٔ سال ۱۳۲۰ هجری فقط در برلن بالغ بر یک هزار وصد روزنامه نشر میشده است. وچون از طبقات عالی گرفته تا طبقات سافل هرکسی روزنامه میخواند لهذا کثرت نشر روزنامه‌ها بجهت تربیت افکار وتهذیب اخلاق عموم وسیلهٔ خوبیست. یک عدّهٔ معتنائی از محرّرین بزرگ آلمان بروزنامه‌های معتبر مقالات اساسی فرستاده انتشار میدهند. این محرّرین در حقیقت زمام افکار ملت‌را در دست خود نگاه داشته‌اند وبعدها بمرور زمان همین محرّرین داخل دارالفنونها شده سمت معلّم بزرگی پیدا میکنند و وجود چنین معلمهای بزرگ بجهت دار الفنونها مایهٔ افتخار وزینت میباشد. مقالات علمی صحّی و اخلاقی که در روزنامجات و مجلاّت آلمان هر سال طبع میشود بسیار مفید است. گوته[۱] شاعر معروف آلمان گفته است که روزنامه خزینهٔ اطّلاعات است. شاعر مشارالیه خوب ملتفت شده است که خدمت روزنامه در تفهیم مقاصد ودر تعلیم و تربیت دادن عموم بمراتب بهتر و بالاتر از خدمت ناطقین و خطبا میباشد که در داخل یک محوّطه و یا در حضور یک عدّهٔ معیّنی نطق و صحبت میکنند اما روزنامه یک مقاله که نشر میکند در حقیقت بمثابهٔ آن است که در حضور سر تا سر مملکت نطق و وعظ میکند. تعمیم مرام خطبا نیز در دست روزنامه‌ها است که میتوانند بسرعت ممکنه نطقهای آنهارا درستونهای جرائد درج نموده دنیارا از آن مطلع سازند.

(۱) Goethe

(بقیه در شمارهٔ آینده)

اوضاع ایران

از وقتیکه شمارهٔ اخیر روزنامهٔ کاوه منتشر شده وقایع مهمّی تاریخی در ایران روی داده که اشاره بآنها مختصراً لازم است:

مهمّترین این وقایع انتشار خبر قرارداد انکلیس وایران مورّخهٔ ۱۲ ذی القعده ۱۳۳۷ است ومسافرت شاه بفرنگ. راجع باین دو فقره اخباری‌را که در جراید بنظر رسیده ذیلاً درج میکنیم:

از اوایل اجتماع انجمن بین المللی صلح در پاریس دولت ایران‌را اراده برآن بود که برای پیشرفت مقاصد ملّی خود وآزاد کردن مملکت از قیود منافی استقلال کامل هیئتی بپاریس بفرستد. پس از مدّتها تعویق وتأخیر بالأخره ریاست این هیئت منظوره را بمیرزا ابو القاسم خان ناصر الملک که در لندن بود تکلیف کردند واو قبول نکرد بعد بمیرزا حسن خان مشیر الدّوله تکلیف شد وی نیز ردّ کرد بعد میرزا حسن خان وثوق الدّوله رئیس الوزرا خود خیال حرکت برای این مقصود داشت در این اثنا اعلیحضرت شاه این کاررا بعلیقلی خان مشاور الممالک وزیر امور خارجه تکلیف کرد واورا برآن داشت که با هیئت مزبور که مرکّب از آقایان میرزا محمّد علی‌خان ذکاء الملک ومیرزا حسین خان علائی (معین الوزارهٔ سابق) وغیره بود بپاریس بروند. این هیئت عازم پاریس شدند و چندین ماه در آنجا همه گونه جدّ وجهد برای انجام مأموریّت خود کردند لکن بدبختانه از مقصود آنها پیش نرفت وانجمن صلح آنهارا بحوزهٔ خود راه نداده مطالب آنهارا هم موضوع بحث وملاحظه قرار نداد و نفوذ آنهائی که در مجلس صلح مایل بقبول استماع مطالب هیئت ایرانی بودند در مقابل مقاومت بعضی دیگر که مایل نبودند مغلوب شد. در این اثنا یک مرتبه خبر عقد یک قرار داد میان انگلیس وایران بطور ناگهانی منتشر شد ومعلوم گردید که پس از نه ماه مذاکرات مخفی در طهران میان سفارت انگلیس ووزرای ایران این قرار داد بسته شده است. از انتشار این خبر فجائی هیئت ایرانی پاریس منحلّ شد ویک ولولهٔ عظیمی هم در ممالک اروپا و آمریکا در گرفت. فرانسه‌ها و بلژیکیها و ایتالیها و آمریکائیها از این فقره نا راضی وحتی خشمگین شدند وقیل وقال زیادی از مجاری رسمی وغیر رسمی بلند شد. در داخلهٔ ایران هم اعتراضات بعمل آمد و هنوز هم دنبالهٔ آن تمام نشده است.

متن عهدنامهٔ مزبور که در لندن در ۱۷ ذی الحجّه ۱۳۳۷ (۱٦ اوت ۱۹۱۹) بشکل جزوهٔ سفیدی نشر شد عیناً از روز نامهٔ «تیمس» لندن ترجمه میشود[۱]:

(۱) متن فارسی ترجمهٔ تحت اللفظی دقیق عین عبارت قرارداد انگلیسی‌است.

۱ — قرارداد بین دولت انگلیس وایران:

مقدّمه: بمقتضای روابط محکم مودّت که در گذشته میان دو دولت موجود بوده وبا یقین باینکه مقتضای منافع اساسی ومشترک هر دو دولت در آینده آنست که این علایق تحکیم وتشیید شود واینکه ترقّی وآبادی ورفاه ایران با نهایت جدّ باید تقویت وپیش برده شود بموجب این قرارداد میان دولت ایران از یکطرف ووزیر مختار اعلیحضرت پادشاهی انگلستان بنام دولت خودش از طرف دیگر در مطالب ذیل اتّفاق حاصل شده ومقرّر شد:

۱) دولت انگلیس بطور مطلق وصریح‌ترین وجهی تعهّداتیرا که مکرّراً در گذشته برای مراعات کامل استقلال ودرستی ایران داده‌اند تکرار میکنند.

۲) دولت انگلیس بمخارج دولت ایران خدمات هر نوع مستشاران اهل خبره وبصیرترا که پس از مشاوره میان دو دولت برای شعبه‌های مختلف ادارهٔ دولتی ضروری شمرده شود خواهند رسانید. این مستشاران بتوسّط مقاوله نامه‌ها استخدام شده وبآنها اقتدارات کافیه که ماهیّت آن موکول بقراری است که میان دولت ایران ومستشاران بعمل آید داده خواهد شد.

۳) دولت انگلیس بمخارج دولت ایران آنچه از صاحبمنصبان نظامی وذخیرهٔ جنگ وتجهیزات از نوع تازه‌را که یک هیئت مختلط اهل خبرهٔ نظامی انگلیس وایران ضروری بداند خواهند داد. این هیئت مختلط بعدها بقصد تخمین وسنجیدن احتیاجات ایران راجع بتشکیل یک قوهٔ یکنواختی که دولت ایران ایجاد آنرا برای برقراری وحفظ نظم در مملکت وسرحدّات آن در نظر دارد منعقد خواهد شد.

٤) بقصد پول رسانیدن برای اصلاحات مذکوره در موادّ ۲ و ۳ از این قرارداد دولت انگلیس حاضرند یا خود قرض معتدّ بهی برای دولت ایران بدهند ویا راه بیندازند برای این قرض از طرف دو دولت بمشورت همدیگر محلّ ضمانت لازمه از عایدات گمرکات یا منابع دیگر عایدی که در اختیار دولت ایران هست پیدا خواهد شد. تا موقع تکمیل مذاکرات برای چنین قرضی دولت انگلیس بطور علی الحساب از همان قرض مبالغیرا که ممکن است بجهت شروع باصلاحات مزبوره ضرور شود خواهند رسانید.

٥) دولت انگلیس کاملاً ملتفت احتیاج فوری که برای اصلاح حال مناقلات در ایران است بوده وبلحاظ توسیع تجارت وهم جلوگیری از قحط وغلا حاضر هستند که با دولت ایران برای تشویق همّت(۱) انگلیسی وایرانی در این زمینه خواه بوسیلهٔ بنای خطّ‌آهن وخواه سایر اشکال حمل ونقل همدستی نمایند ولی همیشه مشروط بتدقیق مسائل از طرف اهل‌خبره واتّفاق میان دو دولت راجع بنقشهٔ مخصوصی که ضروری‌ترین وعملی‌ترین وسودمندترین نقشه‌ها تواند شد.

٦) هر دو دولت متّفق هستند در اینکه بعدها یک هیئت مختلطی از اهل خبره برای تدقیق و تجدید نظر در تعرفهٔ حالیهٔ گمرکی بقصد از نو ساختن این تعرفه روی شالوده‌ای که موافقت با منافع حقّهٔ مملکت ورفاه وسعادت آن در آن منظور شده باشد تعیین شود.

امضا شد در طهران ۹ اوت ۱۹۱۹.

۲ — قرار داد راجع بقرض ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی از قرار تنزیل صدی هفت و قابل تأدیه در ۲۰ سال:

مقدّمه: مقاوله نامه میان دولت انگلیس و دولت ایران راجع یک قرار دادی که امروز میان دولتهای مزبور منعقد شد. مطالب ذیل مقرّر شد:

مادّهٔ ۱. دولت انگلیس یک قرضی معادل ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی بدولت ایران میدهند که بدولت ایران هر طور که خواسته شود باقساطی ودر تواریخی

(۱) مقصود معنی کلمهٔ فرنگی «Entreprise» است که کلمهٔ مطابقی برای آن فعلاً بنظر نرسید. در عربی «مشروع» ودر فارسی شاید «اقدام» توان گفت. لکن شاید کلمهٔ «همّت» اگر معمول شود بهتر از الفاظ دیگر است. لفظ «تشبّث» که بعضی باقتباس از زبان ترکی اخذ واستعمال کرده‌اند نیز مدلول مطابقه ندارد.

که دولت ایران تعیین بکند تأدیه شود ولی پس از آنکه مستشار مالیهٔ انگلیسی بشغل ادارهٔ خود در طهران چنانکه در قرارداد سابق الذّکر مقرّر شده مباشرت کرده بوده باشد.

مادّهٔ ۲. دولت ایران تعهّد میکند که ماهانه تنزیل پول‌را از قرار صدی هفت سالیانه برای وجوهاتی که بموجب مادّهٔ اوّل داده شده تا ۲۰ مارس ۱۹۲۱ پرداخته وپس از آن تاریخ هر ماهه مبالغی‌را که کافی استهلاک اصل قرض وفرع صدی هفت سالیانهٔ آن در ۲۰ سال باشد خواهد پرداخت.

مادّهٔ ۳. تمام مالیّات وعایدات گمرکات که بموجب مقاوله نامهٔ ۸ ماه مه سنهٔ ۱۹۱۱ میلادی (۱) برای تأدیهٔ قرض ۱٬۲۵۰٬۰۰۰ لیره‌ای تخصیص شده‌اند بتأدیهٔ قرض حالیّه تخصیص میشوند با بقای تمام شرایطی که در مقاوله نامهٔ مزبوره درج است وبا داشتن تقدّم بهمهٔ قروض دیگر بجز قرض سنهٔ ۱۹۱۱ ومساعده‌های بعد از آن که دولت انگلیس داده. — درصورت عدم کفایت عایدات مذکور در فوق دولت ایران متعهّد میشود که وجوه لازمه از سایر منابع تهیّه وتکمیل نماید و برای این مقصود دولت ایران بتأدیهٔ اقساط این قرض حالیّه وسایر مساعده‌های مذکور در فوق با حقّ تقدّم وبقای شرایط مندرجه در مقاوله نامهٔ مزبور عایدات گمرکات تمام نقاط دیگررا تا آنجا که این عایدات فعلاً در اختیار دولت ایران بوده یا بعدها خواهد بود بموجب این قرارداد تخصیص مینماید.

مادّهٔ ٤. دولت ایران حقّ تأدیهٔ این قرض‌را در هر تاریخی از عایدات هرقرض انگلیسی که ممکن است عقد کند خواهد داشت.

امضا شد در طهران. ۹ اوت ۱۹۱۹ (۲).

غیر از این دو فقره قرار داد در همان روز عقد این قرار داد دو فقره مراسلهٔ جداگانه هم وزیر مختار انگلیس در طهران سیر پرسی‌کوکس بوثوق الدّوله رئیس الوزرای ایران نوشته است که در یکی از آنها پس از مدح رئیس الوزرا و اظهارات راجع بدوستی صمیمی دولت انگلیس نسبت با ایران و برئیس الوزرا اظهار میکند که دولت انگلیس در صورتیکه قرار داد مذکور در فوق منعقد بشود حاضر خواهد شد که در موقع خود با دولت ایران در خصوص بعضی مطالب مانند تجدید نظر در عهدنامهای میان ایران و انگلیس وادّعای ایران راجع بخساراتی که در اثنای جنگ از طرف دول محارب غیر از انگلیس بمملکت ایران وارد شده و اصلاح سرحدّات در آن نقاطی که هر دو دولت صلاح بدانند تأیید و همدستی کند. کاغذ دوّم راجع باین است که دولت ایران تعهّد میکند که هیچ ادّعائی نسبت بخسارات وارده از قشون انگلیس نکند و دولت انگلیس نیز هیچ ادّعائی راجع بمخارج قشون انگلیس از دولت ایران نخواهد کرد.

اعتراضاتی که در ایران باین قرارداد شد عبارت بود از یک سلسله مقالاتی که در روزنامهای نیم رسمی طهران از طرف اشخاص مختلف درج

(۱) رجوع شود به «کاوه» شمارهٔ ۳۱—۳۲ مورّخهٔ ۹ محرّم ۱۳۲۸، در مقالهٔ «استمهال در اقساط قروض ایران»، قرض ۸، صفحهٔ ۷.

(۲) شاید بی‌مزه نباشد جلب توجّه باین نکته که از اوّل تا آخر این قرار داد همه جا ضمایر به «دولت انگلیس» جمع آورده شده مثل «تکرار میکنند» و «خواهند رسانید» و «خواهند داد» و «حاضرند» وغیره و ضمایر راجع به «دولت ایران» عموماً مفرد درج شده مانند «در نظر دارد»، و «تعیین بکند» و «تعهد میکند» و «خواهد پرداخت» و «خواهد داشت». (وباید دانست که در زبان انگلیسی ضمایر راجع بلفظ «دولت» را بلافرق هم مفرد و هم جمع میشود استعمال کرد). این نکته‌را ابتدا یک خانمی که متن انگلیسی قرار دادرا میخواند بلتفت شده است.

میشد ولی آثار تصنّع ودر زیر فشار بودن از آنها ظاهر بود و واضح است که اگر آزادی بیشتری بود اعتراضات بیشتر و شاید شدیدتری میشد. از طرف دیگر در میان مردم وافکار عامّه نیز آثار مادّهٔ نارضائی استنباط میشود وگاهی منجّر باظهارات بی پروا هم شد که نتیجه‌اش برای اعتراض کنندگان تبعید و گرفتاری گردید. در خارجه نیز ابتدا روزنامهٔ «تان» و «دبا» وسایر جراید فرانسه برضدّ قرارداد سخت داد وفریاد کردند. بعد در ایتالی ولوله برپاشد. جراید بلژیک اثر دلگیری دولت خودرا از این قرارداد وتأثیر آن بمنافع بلژیک در ایران و مستخدمین بلژیکی ایران اظهار داشته وشکوه آغازیدند. ازهمه مهمّتر اعتراض لانسینگ(۱) وزیر امور خارجهٔ آمریکا بود که در پاریس صریحاً شکایت خودرا از این قرارداد اظهار داشته ودر ۱۸ ذی القعده در بین اظهارات تنقید آمیزی از سیاست وجهانگیری انگلیس در بارهٔ ایران چنین گفت:

«آمریکا بیهوده کوشش کرد که هیئت ایرانی در پاریس در انجمن صلح حضور بهمرساند ومقاصد ومطالب خودرا اظهار نماید وحتّی سعی نمایندگان ملیّون ایرانی هم در پاریس برای مذاکره بالارد کرزن بجائی نرسید. در این اثنا سفیر انگلیس در طهران با یک دسته کوچکی از سیاسیّون یک عهدنامهٔ مخفی بست. این دستهٔ کوچک سیاسیّون فوراً پس از عقد صلح ادارهٔ اموررا بدست آورده بودند و هیئت ایرانی که در پاریس بود از کار افتاد ومنحلّ شد. خلاصه یک بازی خطرناک و محرمانه‌ای در آورده شد.»

در ۱۸ ذی الحجّه خبر میرسد که بواسطهٔ ضدّیت مردم با قرار داد انگلیس و ایران منعقده در ۱۲ ذی القعده دولت قریب بیست نفر از پیشروان مخالفین‌را که بعضی از وزرای سابق بودند گرفتار کرد و بکاشان فرستاد. در طهران هم مخالفین‌را باشدّ عقوبات تهدید کرده است. بعدها خبر رسید که اشخاص گرفتار شده عبارت است از میرزا حسن خان محتشم السّلطنه ومیرزا صادق خان مستشار الدّوله ومیرزا اسمعیل خان ممتاز الدّوله ومرتضی خان ممتاز الملک وغیرهم و بنا بر مسموع حاجی آقا محمّد معین التّجار بوشهری وجمعی دیگر از تجّار واصناف نیز در جملهٔ آنها بوده‌اند.

در جراید خارجه در حدود دههٔ دوّم محرّم ۱۳۳۸ خبری منتشر شد که بواسطهٔ ضدّیت مردم بقرار داد انگلیس وایران منعقده در ۱۲ ذی العقد در ایالت آذربایجان شورشی شده ومردم برضدّ دولت برخاسته حاکم‌را که ولی خان سپهسالار باشد اخراج کرده‌اند. ولی در جراید طهران اثری از این خبر نیست مگر حرکتً سپهسالار از تبریز بطهران وکفالت سردار معتضد حکومت آذربایجان‌را.

دولت ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی توسّط وزیر مختار خود در طهران در ۱۳ ذی الحجّه ۱۳۳۷ اخطارنامه‌ای خطاب بملّت ایران نشر میکند که صورت آن از قرار ذیل است(۲):

«مورّخهٔ ۱۳ ذی الحجّه ۱۳۳۷ (۹ سپتامبر ۱۹۱۹).

نظر بمطالب غیر واقعی که در مقالهٔ مورّخهٔ نوزدهم اوت (۲۲ ذی القعده) روزنامهٔ «رعد» راجع برویّهٔ پرزیدنت ویلسن و مأمورین صلح

(۱) Lansing

(۲) نقل از روزنامهٔ «رعد» منطبعه طهران شماره ۱۲۹.

آمریکا و مملکت اتازونی نسبت بایران مندرج بود مقتضی است ابلاغیه‌ای که از واشنگتن صادر شده است تقدیم دارد:

طهران — سفارت آمریکا.

دولت اتازونی بشما تعلیم میدهد نزد زمامداران ایران واشخاص علاقه‌مند این مسئله‌را تکذیب نمائید که دولت اتازونی از مساعدت نسبت بایران امتناع ورزیده است.

آمریکا همواره علاقهٔ خودرا برای سعادت ایران بطرق بسیار اظهار وابراز داشته. نمایندگانی که از طرف دولت اتازونی در کمیسیون صلح پاریس عضویّت داشته‌اند مکرّر کوشش ومجاهدت کرده‌اند سخنان نمایندگان ایران‌را در کنفرانس صلح مورد استماع قرار دهند. نمایندگان آمریکا متعجّب بودند چرا مجاهدات آنها بیش از این بتقویت و مساعدت تلقّی نمیشود لکن اکنون معاهدهٔ جدید معلوم میدارد که بچه علّت آمریکائیها قادر نبودند سخنان نمایندگان ایران‌را باصغا برسانند. و نیز معلوم میگردد که دولت ایران در طهران با مساعی نمایندگان خود در پاریس مساعدت وتقویت کافی ننمود.

دولت اتازونی معاهدهٔ جدید ایران و انگلستان‌را با تعجّب تلقّی مینماید. معاهدهٔ مزبور معلوم میدارد با وصف آنکه نمایندگان ایران در پاریس علناً ومؤکّداً طالب مساعدت وهمراهی آمریکا بودند ایران از این ببعد مایل بکمک یا تقویت آمریکا نمیباشد.

طهران — سفارت آمریکا.

در ۱۸ محرّم ۱۳۳۸ خبر رسیده که آمریکا که در سالهای اخیر ماهیانه بمقدار ۲۰۰،۰۰۰ تومان آزوقه برای امور خیریّه بایران میفرستاد پس از بسته شدن عهد نامهٔ انگلیس وایران دیگر از این کار صرف نظر کرده است.

در ۲۷ محرّم ۱۳۳۸ تلگرافاً خبر میدهند که دولت آمریکا ابلاغیّهٔ سفارت آمریکارا در طهران که در جراید ایران در باب ناراضی بودن دولت خود از قرارداد انگلیس وایران منتشر کرده بود رسماً نشر میکند. روزنامهٔ «وُرْلد»(۱) که ناشر خیالات وتکیه گاه فرقهٔ دولت ورئیس جمهور است مینویسد که بموجب اطلاع او دولت انگلیس یادداشتی بدولت آمریکا فرستاده راجع باخبار قرارداد انگلیس وایران وخواهش تصدیق این قرارداد وجوابی که دولت آمریکا باین یادداشت داده یکی از سخت‌ترین ودرشت‌ترین اسنادی است که وزارت خارجهٔ لندن تا امروز دریافت کرده است.

§§ راجع بمسافرت اعلیحضرت شاه آنچه اطّلاع داریم مقدمهٔ آن چنان است که از اوایل متارکهٔ جنگ عمومی در ۶ صفر ۱۳۳۷ اعلیحضرت سلطان احمد شاه میل تفرّج وسیاحت بفرنگستان را داشت ودر ماه رجب ۱۳۳۷ از مأخذهای خصوصی مسموع میشد که اعلیحضرت جدّاً مایل مسافرت هستند وبرای انجام این مقصود وتسهیل اسباب این سفر از طرف انگلیسها وهمچنین پذیرائی در انگلیس مذاکرات میان دولت ایران وانگلیس جاری است. انگلیسها بعضی شرایط وتقاضاها کردند که انجام خواهش اعلیحضرت‌را موکول بانجام آن مقاصد نمودند واز قراین اتّفاقات بعد مستفاد میشود که مقصود طرفین انجام گرفت وبنا شد شاه در

(۱) The World

اوایل ذی الحجّه حرکت کند لکن چون دولت انگلیس در اوایل ذی القعده بغتةً مصمّم شد که تخلیهٔ قفقازیه‌را که در اوایل محرّم ۱۳۳۷ بنا بود بعمل بیاید در ۱۸ ذی القعده شروع کند لهذا اعلیحضرت شاه در ۱۵ ذی القعده حرکت نمود و در ۱۶ ذی القعده بانزلی وارد شده واز آنجا بباکو گذشته در ۲۱ ذی القعده وارد اسلامبول شد.

در اسلامبول با سلطان عثمانی ملاقات کرده وپدر ومادرش‌را هم که در جزیرهٔ پرنکیپو در حوالی اسلامبول سکنی دارند ملاقات نموده واز اسلامبول با کشتی جنگی انگلیسی موسوم به سِرِس سفر کرده ودر ۶ ذی الحجّه به تارانتو در ساحل ایتالی رسید. از ایتالی فوراً بسویس مسافرت کرد و در ۷ ذی الحجّه در شهر بریگ از بلاد سویس ودر ۸ آن ماه باسم عبّاس میرزا به مُونترُو رسید. در ۱۵ ذی الحجّه در ژنو بوده وبعد از مدّتی گشت وگذار در سویس ودیدن اینترلاکن و لوزان وغیره در ۹ محرّم ۱۳۳۸ ساعت شش صبح بپاریس ورود کرد وتا ۶ صفر (آخر اکتبر ۱۹۱۹) در فرانسه بود. در ۵ صفر در الیزه پذیرائی شده و در ۶ صفر از پاریس حرکت کرد و دو ساعت بعد از ظهر با کشتی موسوم بآلکساندرا که دو کشتی جنگی مخرّب توربیدو نیز با آن همراه بود به دُووِر بندر انگلیسی پیاده شدند. همراهان شاه عبارت بودند از شاهزاده حسینقلی میرزای نصرت السّلطنه، شاهزاده فیروز میرزای نصرت الدوله وزیر امور خارجه، شاهزاده اسد الله میرزای شهاب الدّوله رئیس تشریفات، میرزا اسحق خان مفخّم الدّوله سفیر ایران در رُم، شاهزاده محمّد حسین میرزای اجودان، معین الملک منشی حضور، لقمان الدّوله وحکیم الدّوله طبیب مخصوص ومشار السّلطان پیشخدمت باشی. در موقع ورود بلندن خود پادشاه انگلیس بایستگاه راه آهن آمده بود واز بزرگان ووزرا هم عدّهٔ زیادی همراه وی بودند. در چند روزی که شاه در انگلستان بود پذیرائی شایان دقّت از او بعمل آمد چنانکه پادشاه انگلیس در بوکینگام پلاس (قصر سلطنتی) و لارد کرزن وزیر امور خارجهٔ انگلیس در خانهٔ خود وکلانتر شهر در دار الحکومه میهمانی مفصّل نمودند. سلطان احمد شاه در ۱۰ صفر شهر مانچستر ودر ۱۱ صفر ادمبرگ و روزیگ از بلاد اسکوتلاندرا تماشا کرده در ۱۴ صفر دو باره بپاریس برگشت.

§§ از مطالعهٔ جراید طهران دیده میشود که در این اواخر دولت ایران در تمام مملکت بقطع ریشهٔ دزدان وراهزنان مشغول است و در خیلی جاها آنهارا بدار آویخته و مجازات میکند. این فقره اگر تکمیل ودنبال شده وبعد الت وبیطرفی بدون واسطه بازی واعمال غرض اجرا شود زمینهٔ آسایش وراحت‌را که اوّل شرط زندگی است برای اهالی مملکت فراهم خواهد کرد.

از جمله نایب حسین کاشی وپسرش ماشاء الله خان دستگیر وبحکم دولت بدار آویخته شدند. نایب حسین از دزدان مشهوری بود که زیاده از ده سال است با پسران خود امنیّت‌را در حوزهٔ ولایت کاشان مختلّ کرده بود. ماشاء الله خان در طهران بود و در ۲۶ ذی القعده سنه ۱۳۳۷ حکم بگرفتاری او داده شد و در ۳ ذی الحجه آن سال با یکی از یاوران خود موسوم بپهلوان رضا بدار زده شد. چند روز بعد از آن نایب حسین نیز در حوالی کاشان دستگیر شده اورا بطهران آورده و در ۲۰ ذی الحجّه مانند پسرش بمجازات رساندند.

رضای جوزانی نیز که از دزدان معروف حوزهٔ اصفهان بوده و چند سال است یک ستون از جراید طهران را بخود مشغول داشته بود در ۲۸ ذی القعده ۱۳۳۷ بحکم سردار جنگ بختیاری در اصفهان در میدان شاه بقتل رسانیده شد.

§§ بنا بر اخبار جراید در شیراز شرکتی تأسیس شده برای ساختن راه اتوموبیل‌رو میان بوشهر واصفهان و سرمایهٔ این شرکت چهارده قسمت تعیین شده وهشت قسمت از آنرا عبد الحسین میرزای فرمانفرما حاکم فارس خود قبول کرده وباقی میان تجّار شیراز تقسیم شده است.

§§ در طهران سفارت انگلیس وسفارت فرانسه دستگاه گرفتن تلگراف بی سیم در سفارتخانهٔ خود دایر کرده‌اند.

§§ انتخابات برای مجلس ملّی چهارم در جریان است و در آذربایجان وگیلان و خراسان وعربستان و کرمان در ماه ذی القعده و ذی الحجّه ۱۳۳۷ گرفتن تعرفه و دادن رأی مداومت داشته است.

§§ دولت ایران دولت جدید لهستان (پولونی) را رسماً شناخت.

§§ علیقلی خان مشاور الممالک بسفارت اسلامبول مأمور گردید.

§§ جنگ افغان و انگلیس که در غرّهٔ شعبان ۱۳۳۷ شروع شده بود در جمعهٔ ۱۱ ذی القعدهٔ همان سال یک ساعت بظهر مانده تمام شد.

در چاپخانهٔ کاویانی در برلین چاپ شد

تاریخ روابط روس و ایران

بقلم آقا میرزا سیّد محمّد علی خان جمال زاده

عنوان فوق اسم کتابی است که آقای جمال زاده از چندی باین طرف ودر واقع درست از وقتی که مقالهٔ «روس وایران» در شمارهٔ ۲۸ روزنامهٔ کاوه (مورخه ٤ شعبان ۱۳۳۶) از قلم مشار الیه منتشر گردید در تألیف آن اشتغال داشته و از همانوقت تا حال که نزدیک بدو سال است دنبالهٔ تتبّعات‌را از دست نداده وزحمت زیادی در تحقیق وتدقیق وجمع آوری این تاریخ برده‌اند.

تاریخ روابط روس وایران یکی از آن زمینه‌های بسیار مهمّ واوایل آن بقـدری تاریک است که برای روشن کنندهٔ آن عامّهٔ علاقه مندان بتاریخ ملّی ما وخصوصاً تاریخ روابط خارجی ایران مدیون ومرهون شکران خواهند بود.

تاریخ ملّی هر مملکت غالباً با تاریخ ملل مجاورهٔ آن بحدّی مخلوط ومربوط است که بدون آشنائی بتاریخ آن ملل ومخصوصاً روابط آنها با مملکت مزبور تاریخ خود آن مملکت پر از نواقص خواهد بود ومسلّم است که برای این مقصود بیش از همـه تاریخ روابط آن ملل اهمیّت دارد که بواسطهٔ طمع یا اسباب دیگر نزاع وجدال در میان آن ملل ومملکت مزبور بر پا وکینه ودشمنی وگاهی جنگ وتاخت وتاز از اتفاقات مکرّره بوده است.

مملکت ایران از بدو ظهورش در تاریخ و تا آنجا که ما اثری در دست داریم وخبری بما رسیده همیشه از سه طرف مورد مجاورت وسر وکار پیدا کردن با ملل متعدّی ومعروض استیلا ومزاحمت از طرف آنان بوده ولهذا تاریخ ایران نیز پر است از داستان کشمکش ایرانیان با آن اقوام. از ابتدای امر ایران گرفتار مجادلهٔ دائمی وتصادم مستمرّ بود با اقوام تورانی ترکستان که از تاریخ داستانی آوستا که بعنوان جنگ پادشاهان کیان با هیااونیها (۱) و داستان ملّی سینه بسینهٔ ایران که از جنگ پهلوانان سگستان با تورانیان سخن میراند تا روایات واخبار یونانیان از جنگ کوروش اوّلین پادشاه ایران با ماساژتها (۲) از آن مجادلات سخن میرود. بعد از آن جنگهای ساسانیان با هیاطله وبعدها استیلای اقوام مختلفهٔ پی در پی ترکی ومغولی که هولناکترین آنها غزّها ومغولها وتیمور بود نیز همیشه نشان میدهد که ایران دائماً دوچار زد و خورد با این اقوام بود که اغلب مانند سیلی از ماوراء النّهر یعنی شمال شرقی بسوی خراسان هجوم آور میشدند. در قرون وسطی این اقوام بساحل شمالی وغربی دریای خزر نیز استیلا یافته واز آن ناحیت نیز خطری برای ایران شمالی وغربی شدند ودر قرون اخیره حتی دیوار مغربی ایران نیز معرض هجوم وجنگ وستیز شعبه‌ای از این اقوام شـده ودر دورهٔ صفویّه تمام مجادلات با این سمت بوده، دوّم سمت جنوب غربی وغربی ایران بوده که همیشه ملّت ایران از این طرف در مجاورت ومصادمه با اقوام سامی بوده وابتدا سر و کارش با بابل وآشور والام (عیلام) وبا ملل آرامی بوده وبعدها اعراب حجاز نیز از آن راه بایران استیلا یافتند، سوّم طرف شمال وشمال غربی بود که ایران از آن سمت با ملل لیدی ویونان وروم وارامنه مجاور ومخالط بوده و با هم رقابت وکشمکش داشتند.

مرور زمان وگردش دوران بتدریج اوضاع‌را تغییر داده وعوامل دیگری روی کار آورد. اقوام دیگری بعرصهٔ ظهور آمده و با ما سر و کار پیدا کردند که نه تنها در هزار سال پیش اسم آنها بگوش ایرانیان نخورده بود بلکه در عهد صفویان نیز اگر کسی از خطر آن طوایف بایران سخن میراند مورد خنده واستهزا میشد. در پشت کوه قاف وشمال دریای خزر ودریای سیاه قومی نیم وحشی در اراضی بغایت سرد در کار نشو ونما بود. این ملّت که تا عهد ولادیمیر اوّل (در سنهٔ ٤۰۶ وفات یافته) نامش در مشرق زمین کمتر شنیده شده بود

(۱) Hyaona

(۲) سابقاً اغلب ماساژتهارا (Massagétes) از اقوام تورانی گمان میکردند ولی این‌فقره مشکوک است و نظر بعقیدهٔ بعضی از متأخّرین علما آنها از اقوام سکیت (Scythes) وآریائیهای غربی هستند.

وفقط از گاهی بگاهی از تاخت وتاز آنها بملل مجاوره خبری بگوش مردم میرسید بتدریج خودرا جمع آوری کرده ومورد ملاحظهٔ همسایگان خود گردید. طوایف مختلفهٔ روس تا اواسط قرن سوّم متفرّق وبشکل ملوک الطوّایف بوده وتشکیلات سیاسی درستی نداشته اغلب دوچار هجوم خَزَرها از مشرق و لیتوانیها از مغرب بودند. وارِگ‌ها(۱) که از سواحل شرقی سوئد بروسیه آمدند این طوایف‌را در زیر حکم یک سلطنت جمع آوری کرده و روریک نام از آن قوم (وارگها) اوّلین پادشاه روس شد ومملکتی تشکیل کرد که مرکزش نووگرود بوده واز طرف مشرق تا وُلگای علیا ممتدّ میشد. اخلاف او این مملکت‌را بنیانی داده وبر وسعتش افزودند ومخصوصاً پس از آنکه بواسطهٔ افزایش تدریجی روابط تجارتی ومصادمات جنگی با امپراطوری بیزانس (رومِ‌شرقی) دین مسیحی‌را در حدود سنهٔ ۳۸۰ قبول گردند تمدّن یونانی که تمدّن مسیحی شده بود از مجرای آن دین در میان همهٔ اقوامی که مرکز روحانیّت ومرجع تقلیدشان پایتخت روم و بیزانس بود واز آنجمله در میان روسها انتشار یافت. اگر چه بعدها بواسطهٔ جنگهای داخلی وانقسام مملکت بامارتها زمینه‌ای برای استیلای اقوام خارجی ساخته شده ودر اوایل قرن هفتم (هجری از ۶۲۱ تا ۶۳۸) روسیّه معرض استیلا وهجوم وحشیان مغول ولشگر چنگیز وباتو گردیده وبزیر تبعیّت وباجگذاری تاتار در آمد وتا اوایل قرن دهم نیز در ربقهٔ اطاعت آنان ماند لکن باز بواسطه تکامل تدریجی وترقی اوضاع داخلی واتحاد امرای روسیّه ایوان سوّم امیر مسکو دو باره مملکت روس‌را مستقل ساخته وحکمرانی تاتاررا برانداخت واز آنروز باین طرف دولت پادشاهی روس از نقطهٔ مرکزی خود مسکو در جهات چهار گانه از هر سمت انبساط یافته وروز بروز بر قوّت وقدرت وی افزوده گشته ودائماً بواسطهٔ زدوخورد باملل مجاوره دائرهٔ حکمرانی خودرا وسعت داده است. از استقلال روسیّه در عهد ایوان سوّم چندی نگذشت که مملکت روس نه تنها در اروپا وسعت زیاد گرفت بلکه بآسیا نیز ممتدّ شده و سیبری نیز ضمیمهٔ متصرّفات روس شد. روی کار آمدن خانوادهٔ رومانوف وانتقال سلطنت روسیّه بآن دودمان در سنهٔ ۱۰۲۲ در واقع ابتدای شوکت شاهنشاهی روس بود که تا انقلاب بزرگ در سنه ۱۳۳۵ این عظمت که با اتّساع ملک وکشورستانی مقرون بود مستمرّاً مداومت کرده ورو ببالا میرفت. ظهور پطر بزرگ از این خاندان وعقل وکفایت معروف او روسیّه‌را در واقع داخل زمرهٔ دول اروپا کرده وشالودهٔ پایداری برای بقای مملکت روس گذاشت ودرست واضح کرد که عقل سیاسی که آیندهٔ مملکت‌را تا قرنها پیش‌بینی کرده وتأسیسات ثابت و با دوامی که متضمّن بقا واستحکام آتیهٔ ملک بشود بگذارد بر شجاعت واستعداد جهانگیری ترجیح دارد. آثار هوش وکفایت فوق العادهٔ کشور ستانی واقتدار نادر شاه در چند سال تقریباً از میان رفته وایران دوباره بحالت هرج ومرج افتاد ولی تدبیر مملکت داری وتنظیمات پطر در روسیّه مانند تشکیلات داریوش بزرگ در ایران ضامن قرنها عظمت وبقای یک شاهنشاهی بزرگ و ترقی روز افزون آن شد وهمین است حکمت آنچه فلاسفه گویند علّت مبقیه اهمیّتش از علت موجده بیشتر است. باری مملکتی که قریب چهار قرن پیش تازه از تحت حمایت وباجگذاری خوانین مغول در آمده بود در قریب دویست سال بعد از آن تاریخ (۱۱۳٤) بیرق وسر نیزه‌اش نه تنها در ولایات شمالی دور دست ایران مانند دربند وداغستان بلکه در مازندران وگیلان نیز سر در آورده ودیده شد وپس از یک دویست سال دیگری هم که دائماً پر از مصادمه، زجر، استیلا، تعدّی، مُثله وجانستانی وزجرکشی از طرف آنمملکت نسبت بایران بود گلّه‌های مسلّح موزیک‌های ساحل نوا در کوهها‌ی لرستان و جلگهٔ اصفهان پایتخت شاه عبّاس کبیر ومشهد پایتخت نادر شاه وقم وقزوین وهمدان وکرمانشاه ریخته واستیلا کردند و کی میداند که اگر انقلاب روسیّه نبود سعی نمیکردند که پای تا پازارکاد واستخر نیز دراز کنند.

این ملّت که فرنگیها یعنی ملل اروپای غربی از آن بخرس شمالی تعبیر میکننـد از وقتیکه دیوارهای زیادی‌را که از اقوام خَزَر و آلان و برطاس و ابخاز وچرکس وگرجی ولگزی وغیره میان ما و او بود برانداخته ومنهدم کرده وسرش از پشت دیوار ایران بیرون آمده وبا ما سروکار پیدا کرد درست تاریخ روابط سیاسی ایران با او مضمون با خرس در یک جوال رفتن است. ارتباط ما باروسیّه نه شباهتی بروابط دولت اشکانی وساسانی با روم دارد و حتیّ نه بروابط دولت صفویه با عثمانی. چیزی که از عهد قدیم تا امروز در حافظهٔ ایرانیان مانده فقط خیالی است از استیلا وهجوم و زجر وتعدّی که هر کس اسم روس‌را بدآن یاد میکند. از زمانیکه نظامی وخاقانی بتألّم ونفرت از این قوم اشعار سروده واوّلی با خروش درد انگیز «که فریاد شاها زبیداد روس که از مهد ابخاز بستد عروس» و «همه شهر وکشور بهم برزدند ده ودوده‌را آتش اندر زدند» و «... که خامان خلقند ودونان دهر ز روسی نجوید کسی مردمی که جز صورتی نیستشان ز ادمی» از بیداد آنان نالیده ودوّمی بعبارات «یک دو روز این سگدلان انگیخته در شیروان شورشی کارژنگ در مازندران انگیختـه» از ظلم و چپاول آنان بتنفّر یاد میکنند تا روزیکه صدها شعرای عصر اخیر با ناله‌های جانخراش خروش وفریاد زهره شکاف از شکنجهای آنها برآورده‌اند وادیب الممالک(۲) در اشاره باین قوم سروده است:

---

(۱) Varègues (۲) میرزا صادق خان فراهانی.

چون خانه خدا خفت عسس ماند ز رفتن　　جاسوس پس پرده پی راز نهفتن　　واعظ بفسون خواندن وافسانه شنفتن
خادم پی خوردن شد وبانو پی خفتن　　قاضی همه جا در طلب رشوه گرفتن　　نه وقت شنیدن دگر وموقع گفتن

آمد سر همسایه برون از پس دیوار

چون برّهٔ بیچاره بچوبانش نپیوست　　خرسی بشکار آمد وبازوش فرو بست　　شد برّهٔ ما طعمهٔ آن خرس زبر دست
از بیم بصحرا در نه خفت ونه بنشست　　...................(۱)　　افسوس بر آن برّهٔ نوزادهٔ سر مست

فریاد از آن خرس کهن سال شکم خوار،

در عرض تمام این مدّت داستان روابط روس وایرانرا میشود در یک جمله خلاصه کرد: زجر وتعدّی وسعی منظّم ومستمّر در محو ایران. این ملّت نه تنها بولایات سرحدّی ما طمع وخیال‌دست اندازی داشت بلکه خیال ومقصد تاریخی ودائمی او از نسلی بنسلی دیگر همانا بعنوان سرازیری بسوی دریای آزاد تسکین عطش در خلیج فارس وعمّان و دریای هند بوده وباین جهت برای رسیدن باین مقصود ایرانرا بایستی قطعاً در پشت سر گذاشته واز هضم رابع بگذراند.

لکن این کلمهٔ مختصر که ما خواستیم تاریخ روابط روس وایرانرا در آن بگنجانیم شرح بسیار مطوّل وداستان درازی دارد که جمع جزئیات آن در یک جلد کار آسانی نیست وتتبّع خستگی ناپذیر وزحمت مستمّر وممتّد میخواهد وخصوصاً روشن کردن نقاط تاریک ابتدائی این روابط تصفّح واستقصای طولانی وکامل لازم دارد. وهمین کار است که آقای جمال زاده بعهدهٔ خود برداشته وبهمّت عالی و پشت کار شایان تمجید این مهمّرا چنانکه باید بانجام رسانیده ونه تنها یک قسمت از تاریخ سیاسی ایران‌را ساخته وپرداخته واز هزاران هزار خلل در دایرهٔ معرفت در زبان فارسی یکی‌را سدّ نموده وباصطلاح این‌کاررا از میان برداشته است بلکه برای علاقه مندان از علمای فرنگ نیز بعضی مطالب تازه بدست داده که موجب قدر شناسی آنان خواهد بود.

آقای جمال زاده صنو والد عالیمقام خود دوست خالص ودیرینهٔ اینجانب آقا سیّد جمال الدّین همدانی الأصل واعظ وناطق معروف ومقبول ملّی است که بواسطهٔ روشن کردن خیالات طبقهٔ عامّه وپست به «واعظ کلاه نمدیها» معروف شده بود وشاید توان گفت در میان ناطقین ایران کسی بقدر آنمرحوم بیداری عامّه خدمت نکرد.

من که اوّلین بار جمال زاده‌را پس از تکمیل تحصیلاتش در سنهٔ ۱۳۳۳ دیدم نور هوش فوق العادهٔ ارثی‌را در ناصیهٔ وی با کمال وضوح دیده وهمانوقت پیش بینی آیندهٔ ویرا کرده ومانند قائممقام یَکادُ زَیتُهایُضیئُ برخواندم. از آنوقت تا حال ظهورات متوالیه ومرور زمان اصابت این حدس مرا تصدیق کرد ودر این سه سال ونیم آخری که زندگانی معنوی مارا نزدیک بهم کرده روز بروز در این عقیده راسختر شده‌ام که اگر ملّت ایران چنانکه امیدوارم قدر مجتهدین در راه علم ومعرفت‌را در آتیه بداند جمال زاده بلاشک آیندهٔ خوب ودرخشان خواهد داشت وخدمات مهمّه بروشنائی خیالات ملّت خود وترقّی پایهٔ اخلاقی وعلمی مردم در وطن خود که پرستشگاه پدر پاک نژادش بود خواهد نمود.

تاریخ روابط روس وایران جزو بجزو در روزنامهٔ کاوه نشر میشود وخوانندگان باسانی میتوانند آن جزوه‌هارا جمع اوری کرده وکتابی کنند. من خوشوقتم که بانتشار این مجموعهٔ نتایج اجتهادات وتتبّعات علمی بواسطهٔ نشر آن در ذیل این روزنامه کمک حقیری کرده باشم.

محرّم ۱۳۳۸. — سیّد حسن تقی زاده.

(۱) این مصراع بدبختانه در نظر نبود.